

بِسْمِ الْحَمْدِ

سیره امام رضا «ع»

امیر مهدی حکیمی

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

۱۳۸۴

سر شناسه	: حکیمی، امیرمهدی
عنوان و نام پدیدآور	: سیره امام رضا(ع) / امیرمهدی حکیمی.
مشخصات نشر	: تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲.
مشخصات ظاهری	: ۷۴ ص.
شابک	: 978-964-476-054-9
یادداشت	: چاپ سیزدهم: ۱۳۸۷ (فیبا)
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۷۳] - ۷۴؛ همچنین به صورت زیر نویس.
موضوع	: علی بن موسی، امام هشتم، ۴۱۵۳ - ۲۰۳ ق. -- سرگذشتنامه
موضوع	: علی بن موسی، امام هشتم، ۴۱۵۳ - ۲۰۳ ق. -- احادیث
شناسه افزوده	: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۲ س۹ ج۸/ BP۴۷
رده‌بندی دیوبی	: ۲۹۷/۹۵۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۲-۸۹۶۶ م



دفتر مرکزی: پاسداران، میدان هروی، خیابان شهید افتخاریان، کوچه مریم، پلاک ۲۳. تلفن: ۲۲۹۳۶۱۴۰

سیره امام رضا علیه السلام

نویسنده: امیرمهدی حکیمی

مصحح و ویراستار: محمدکاظم بهنیا

چاپ هجدهم: ۱۳۹۵

این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانه کانونچاپ، لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد.

شابک: ۹-۰۵۴-۴۷۶-۹۶۴-۹۷۸

بها: ۳۶۰۰۰ ریال

مدیریت پخش و توزیع: تهران، خیابان فردوسی جنوبی، روبروی فروشگاه شهر و روستا، بن بست هنر،

بن بست اول، پلاک ۵ و ۴ - تلفن: ۳۳۹۱۲۳۵۵ - ۳۳۹۲۰۳۰۷

فروشگاه‌ها و مراکز پخش:

- فروشگاه شماره یک: تلفن: ۶۶۴۶۹۶۸۵
- فروشگاه شماره دو: تلفن: ۳۳۱۱۴۲۸۸
- فروشگاه شماره سه: تلفن: ۲۲۸۵۵۱۶۴
- فروشگاه مشهد: تلفن: ۲ - ۳۲۲۱۴۸۳۱ - ۰۵۱
- نشانی الکترونیک: www.daftarnashr.com
- پست الکترونیک: print@dnfpub.com
- پیامک: ۳۰۰۰۴۸۵۰

خواهشمند است نظرات خود را درباره این کتاب با ذکر نام آن به صورت پیامک ارسال فرمایید.

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۱	پیش‌گفتار
۵	بخش نخست: سرشتهای انسانی
۷	بخش دوّم: مهمان‌نوازی
۹	بخش سوّم: آراستگی
۱۳	بخش چهارم: داناترین مردمان
۱۹	بخش پنجم: تهاجم فرهنگی
۲۵	بخش ششم: نماز اوّل وقت و اهمّیت آن
۲۹	بخش هفتم: نماز عید فطر
۳۳	بخش هشتم: سرگذشت شیفتگی
۴۱	بخش نهم: راویان طلایی
۴۵	بخش دهم: عمل، نه حرف
۴۹	بخش یازدهم: با بینوایان
۵۵	بخش دوازدهم: حقوق کارگران
۵۹	بخش سیزدهم: برادری اسلامی
۶۱	بخش چهاردهم: ارزش انسانی
۶۵	بخش پانزدهم: آزادی انسانی
۶۷	بخش شانزدهم: مردم باوری راستین
۷۳	فهرست منابع و مآخذ

پیش‌گفتار

انسان امروز، خود را در کوره راه‌های زندگی ماشینی و به دور از معنویت گم کرده است؛ و روح انسانی و روابط عاطفی و اخلاق اجتماعی را به دست فراموشی سپرده و در برابر انبوه ظواهر فریبیای دنیای جدید، سرگردان شده است؛ و زندگی آرمانی و بی‌ظلم و ستم و تبعیض و دستیابی به کمال فردی و اجتماعی برای او، تنها آرزویی دست‌نیافتنی گشته است.

در بحران این زندگی، امید آن دارد که بر این سرگردانی، چیره شود و راه درست زندگی را باز یابد و از این راه‌های پر پیچ و خم و ناهموار، در جست‌وجوی راهی بر آید و به بزرگراه انسانی برسد و خود را در مسیر حقیقی زندگی قرار دهد. این آرزوی بزرگ انسان، آن‌گاه دست‌یافتنی است که پای در مسیر انسان‌های بزرگ و راهنمایان راستین نهد و آن انسان‌های سترگ و معلمان بزرگ بشریت را در برابر دیدگان خود الگو و اسوه قرار دهد. و سیره و روش آنان را معیار زیست فردی و روش رابطه با انسان‌های دیگر قرار دهد.

بررسی و ژرف‌نگری در سیره و روش زندگی انسان‌های راستین و پیشوایان واقعی، روشن‌گر تاریک‌زارهای زندگی سرشار از بیم و نگرانی امروز انسان‌های جست‌وجوگر است. از این‌رو مریبان و اندیشمندان به این شیوه دست‌می‌یازند و

با یادآوری سرشته‌ها و ویژگی‌های رفتاری انسانهای نمونه، جامعه‌ها و نسلها را به راهی روشن، رهنمون می‌شوند.

از این رو می‌نگریم که در کتاب آسمانی و منشور هدایت انسانی، برای تربیت و راهنمایی انسان این روش به کار رفته است و با بر شمردن ویژگی‌های رفتاری و عملی انسانهای نمونه، تابلوهای انسان سازی درخشان را در برابر دید انسانها قرار داده است.

همچنین قرآن کریم، ابراهیم پیامبر (ع) را بردبار و شکیب‌دار برابر مشکلات و درد آشنا و فرمانبر دستورات خداوند می‌خواند:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ^۱ ← بی‌گمان ابراهیم بردبار دردمند فرمانبردار بود.»

فداکاریهای پیامبران و هدایت‌های خستگ‌ناپذیر آنان بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی را چنین ترسیم می‌کند:

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ^۲ ← از شما برای این پیامبری و رسالت، پاداشی نمی‌خواهم که پاداش من، جز از پروردگار جهانیان نخواهد بود.»

انسان دوستی و سخت‌کوشی - برای نجات انسان - پیامبر بزرگ اسلام نیز چنین تصویر شده است:

«طُه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى^۳ ← ای پیغمبر، ما قرآن را از آن جهت بر تو نازل نکردیم که به رنج آفتی.»

همگامی و همدردی با مردم و مردم‌باوری راستین پیامبر، بدین سان روشن گشته است:

۲. سوره شعراء (۲۶): ۱۰۹.

۱. سوره هود (۱۱): ۷۵.

۳. سوره طه (۲۰): ۱ و ۲.

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ، حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^۱ ← هر آینه فرستاده‌ای از خود شما نزد شما آمد که رنج‌کشیدنتان بر او سخت است و بر (گرویدن) شما (به اسلام) حریص است، و به مؤمنان رؤوف و مهربان است».

اینها و صدها نمونه دیگر که در قرآن کریم بازگو شده است، برای آموزش راه و روش زندگی درست به همه مردمان و پدیدآوری این سرشتهای انسانی در روان نسلها به‌ویژه جوانان است.

پس جوانان و نوجوانان ما در این دوران دشوار و سرشار از گرایشهای مادی باید که به چکادهای فرهنگ الهی و انسانی نیک بنگرند و به بازشناسی راه و روش آنان همت گمارند و آن را ره توشه زندگی خویش سازند، تا در این یخزار تیره، گرمی و زیبایی زندگی انسانی را لمس کنند و با وجدان ناب و سره انسانی، ارزشهای والا و برتر را دریابند.

امید که این رساله کوچک بتواند گوشه‌ای از سیره و روش زندگی فردی و اجتماعی و ویژگیهای الهی و انسانی رهبری راستین، و امامی هدایتگر و چکادی از چکادهای بلند فرهنگ اسلامی و شیعی را به جوانان و نوجوانان بشناساند و اینان نیز با عمل بدین شیوه‌های الهی و انسانی، جامعه آرمانی خویش را پایه‌ریزی کنند و توان یابند تا در برابر تندباد یورشهای ویرانگر غرب تجاوزگر نستوه بایستند و کیان معنوی و انسانی خویش را استوارتر سازند.

امیر مهدی حکیمی

۱۳۸۲/۱/۱۶

مشهد مقدس

بخش نخست

سرشته‌های انسانی

امام رضا(ع) به عنوان الگوی کاملی برای انسانها - چه در دوران زندگی و حیات خود، و چه برای مردمان پس از خود - دارای سرشته‌هایی بود که همگان را به شگفتی و امید داشت و دوست و دشمن را فریفته و شیفته خود می‌ساخت، بدان گونه که همواره زبان به ستایش او می‌گشودند و از بزرگیها و سرشته‌های انسانی او سخنها می‌گفتند؛ و پیروان راستینِ امام، شخصیت او را نمونه و الگوی رفتاری خویش قرار می‌دادند از این رو آنان که شیفته آن امام بزرگانند، باید بدان گونه باشند که او بود و بدان سان زندگی کنند که امامشان زیست و با معیارهای رضوی خود را بسازند.

ابراهیم بن عباس گوید:

هیچ‌گاه ندیدم که امام ابوالحسن الرضا(ع) کلمه‌ای به زبان کسی بگوید، و نه سخن کسی را پیش از پایان آن، قطع کند، و نه نیاز کسی را که می‌توانست برآورد، بر نیآورد. هیچ‌گاه نزد کسی که در حضور او نشسته بود، پایش را دراز نکرد، و بر تکیه‌گاهی در برابر افراد تکیه

داد، به دوستان و کارکنانش، هرگز سخنی ناشایست نگفت... و چنان بود که هرگاه به خلوت می‌رفت و سفرهٔ غذایی را می‌گستردند، همهٔ کارکنان و غلامان را بر سفره می‌نشاند، حتی دربانان و مهتران را... و بسیار نیکی می‌کرد و بسیار صدقه می‌داد، و این کار (دستگیری از بینوایان) را بیشتر در شبهای تاریک انجام می‌داد...^۱

این خصلتها و اخلاقهای انسانی بود که حتی دشمنان او را تحت تأثیر قرار می‌داد و در برابر امام به فروتنی وا می‌داشت.

مأمون در پاسخ به اعتراض عباسیان به ولایتعهدی امام می‌گوید: دربارهٔ این که گفتید، مأمون در بیعت خود، با ابی الحسن الرضا(ع) به تشیع گراییده است، به راستی مأمون به بیعت با او اقدام نکرد؛ مگر این که در امر او آگاه و بینا بود، و می‌دانست در روی زمین کسی نیست که فضیلتش از او آشکارتر، پاکدامنی‌اش از او نمایان‌تر، و پرهیزگاری‌اش از او زیادتر، و زهد و بی‌میلی او، به دنیا از او بیشتر باشد، و نیز از او وارسته‌تر، و در میان خاص و عام، پسندیده‌تر، و در اجرای اوامر و نواهی از او سخت‌تر باشد.^۲

و این نمونه‌ای از اعترافات دشمنی است که به شهادت آن امام بزرگ دست زد، و فضیلت آن است که دشمن به آن زبان بگشاید.

بخش دوم

مهمان نوازی

مهمان نوازی، اخلاقی انسانی و اسلامی است. روش و شیوه برخورد و رسیدگی به مهمان نیز بسیار مهم و ظریف می باشد. در آیین ما کسی مؤمن است که مهمانش را گرامی می دارد، و مهمان نوازی از اخلاقهای برتر و نیک شمرده شده است. همچنین مهمان نوازی و مهمان عامل برکت و افزایش نعمتهاست.

پیشوایان ما نیز، خود با شیوه های عملی، این درسها را به ما آموختند، آن گاه که مهمانی می کردند با مهمان برخوردی بسیار انسانی و عاطفی داشتند و نه تنها از آنان پذیرایی می کردند؛ بلکه نیازهای آنان را نیز برطرف می ساختند.

امام رضا(ع) هنگامی که مهمانی بر ایشان وارد می شد، با محبت با او برخورد می کرد و او را گرامی می داشت، به گونه ای که مهمان به خود می بالید و این را مایه افتخار برای خویش می دانست.

احمد بن ابی نصر بزنطی گوید:

امام رضا(ع) برای من مرکبی فرستاد. من بر آن سوار شدم و به خدمت ایشان رفتم، و تا شب هنگام در خدمت امام(ع) بودم. آن گاه

که امام می خواست برخیزد، به من فرمود: «نمی بینم که شب بتوانی راهی مدینه شوی». گفتم: آری، فدایت شوم. فرمود: «پس امشب را نزد ما بمان و سپیده دمان راه را در پیش گیر و برو». گفتم: فدایت شوم، چنین می کنم. پس به خدمتکار خود فرمود: «رختخواب مرا برای او بگستران، و روانداز مرا بر رویش بیفکن و بالش مرا زیر سرش بگذار...»^۱

برخورد امام با مهمان این گونه است که حتی رختخواب خویش را برای او می گستراند. امام رضا (ع) در برخوردی دیگر به دستوری بزرگ اشاره می کند که همیشه شایسته است، آسایش و راحتی مهمان را در نظر گرفت و از او انتظار کار و خدمتی نداشت:

مهمانی بر امام رضا (ع) وارد شد، و تا پاسی از شب، نزد آن حضرت نشسته بود و سخن می گفت، در این میان چراغ رو به خاموشی گذاشت. مرد مهمان دست دراز کرد تا آن را رو به راه کند، امام (ع) او را از این کار بازداشت، و خود به درست کردن چراغ پرداخت، و سپس فرمود: «إِنَّا قَوْمٌ لَا نَسْتَخِدِمُ أَضْيَافَنَا ← ماگروهی هستیم که هرگز مهمان را به کار و نمی داریم»^۲.

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲ / ص ۲۱۲؛ بحار الانوار، ج ۴۹ / ص ۳۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۹ / ص ۱۰۲.

بخش سوم

آراستگی

آراستگی و تمیزی را همه می‌پسندند و همهٔ انسانها به زیبایی و پاکی گرایش دارند. این موضوع در تعالیم اسلامی و سیره و روش رهبران معصوم (ع) آموزش داده شده است که در عین سادگی و پرهیز از اشرافی‌گری، پاکی و آراستگی ظاهری را رعایت کنند و افراد در جامعهٔ اسلامی از سیمایی زیبا و دلپذیر برخوردار باشند.

در این موضوع، دو جریان انحرافی وجود دارد: نخست گرایش به اسراف‌کاری و پوشیدن لباسهای گران‌قیمت است در برابر تهیدستی و بینوایی گروههایی بسیار. دیگر، ژنده‌پوشی و سیمایی چندان آور داشتن و نازیبا بودن به عنوان زهد و ساده‌زیستی که این هر دو در رفتار و روش امامان و حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) دیده نشده است.

آنچه از زندگی پیشوایان به ما رسیده است و آنچه آن انسانهای نمونه در رفتار و سیرهٔ خویش انجام داده‌اند، الگو و نمونهٔ والایی است برای آراستگی سیمای مردم و رعایت اصول زیبایی و بهداشتی و شکوه ظاهری جامعهٔ اسلامی. از این رو در رفتار امام رضا (ع) در تاریخ آمده است که آن حضرت همیشه با ظاهری آراسته

و زیبا در میان مردمان ظاهر می‌شد و همگان از دیدن ایشان لذت می‌بردند. روزی گروهی از صوفیان به حضور ایشان آمدند و به آن امام بزرگ چنین گفتند:

امیرالمؤمنین مأمون درباره امری که خداوند بر عهده او گذاشته است، اندیشید و دریافت که شما اهل بیت از تمامی مردم به امامت و پیشوایی امت سزاوارترید. سپس به اهل بیت، نظر انداخت، و دانست که تو از همه آنان شایسته‌تری، به همین دلیل بر آن شد تا امر خلافت را به تو بازگرداند. اکنون امت به پیشوا و رهبری نیازمند است، که جامه‌اش خشن، طعامش ساده باشد، بر الاغ سوار شود و از بیمار عیادت کند.

امام که تکیه داده بود، در این هنگام، راست نشست و فرمود: یوسف منصب پیامبری داشت، قبای ابریشمی با تکمه‌های زر می‌پوشید، و در مجلس فرعونیان بر پشتیهای آنان تکیه می‌زد. وای بر شما جز این است که از امام، قسط و عدل خواسته شود؟ و اگر سخن گوید، راست گوید؛ و اگر حکم کند، بر قاعده عدل و داد باشد؛ و اگر وعده کند، انجام دهد. همانا خداوند لباس یا طعامی را حرام نفرموده است؛ و این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ^۱ ← بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورد، و رزق پاکیزه او را حرام کرده است؟»^۲.

آنان چون به ترک دنیا و زهد صوفیانه انحراف یافته بودند و زهد اسلامی را با آراستگی ظاهری ناسازگار می‌دانستند، چنین گفتند. امام در پاسخ آنان، آیه

۱. اعراف (۷): ۳۲.

۲. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲ / ص ۸۲۵.

قرآن را قرائت فرمود که باید از نعمتهای خدادادی بهره برد و نیز باید شکوه ظاهری جامعه اسلامی و انسانهای دین باور نگه داشته شود و جامعه اسلامی از افراد تمیز، منظم و آراسته تشکیل شود. از این رو این چنین بود که امام رضا(ع) همیشه خود را برای مردمان می آراست و با ظاهری آراسته در میان گروه ظاهر می شد تا انسانها شاد گردند؛ و هرگاه در خلوت خویش به سر می برد، زهد می ورزید و بر خود سخت می گرفت.

ابن عبّاد گوید:

امام رضا(ع) در تابستان به روی حصیر و در زمستان به روی پلاس می نشست، و جامه خشن می پوشید، و هنگامی که در میان مردم، ظاهر می شد، خود را می آراست.^۱

این همان صفات اولیای خداست که ظاهر خود را برای لذت انسانها در جامعه می آریند و با سیمایی دلپذیر در جامعه حاضر می شوند و شکوه ظاهری جامعه اسلامی را در حدّی که به اشرافیت و طاغوت گرایی چون شاهان روم و ایران نرسد، حفظ می کردند؛ لیکن هیچ گاه از انسانها فراموش نمی کنند و در خلوت خویش چون آنان زندگی می کنند. و از هرگونه آسایش طلبی و کامووری دوری می گزینند.

همان گونه که لازم است انسان با سیمایی آراسته در جامعه حضور یابد، در خانواده نیز این آراستگی بسیار ضروری است، تا همگرایی و دوستیها در کانون خانواده استوارتر گردد و جاذبه ها ژرف تر و افزون تر و زمینه پاکدامنی در خانواده بیشتر فراهم گردد.

ابن جهم گوید:

نزد امام رضا(ع) رفتم و او موهایش را رنگ سیاه زده بود. گفتم: فدایت شوم، با رنگ سیاه موهایت را رنگ کردی؟ فرمود: «در رنگ آمیزی مو، پاداش است. رنگ کردن مو و آراستگی و آمادگی (با آراستن ظاهر) از چیزهایی است که پاکدامنی زنان را افزون می‌سازد؛ و زنان، پاکدامنی را رها کردند؛ چون همسرانشان خود را برای ایشان آماده نکردند».^۱

بخش چهارم

داناترین مردمان

رهبری و پیشوایی انسانها، همیشه به دست پیامبران و حکیمان و عالمان بزرگ بوده است و اکنون نیز اگر جامعه بشری بخواهد به سامان برسد، باید چنین باشد. بی گمان اگر مردمان بخواهند از ناآگاهی و نادانی رهایی یابند و در پرتو دانش و بینش به شایستگی برسند، باید رهبران و زمامدارانی اندیشمند و دانا داشته باشند و نیازهای مادی و معنوی انسانها را بدانند تا پاسخ گوی این نیازها باشند و راه درست را برای انسانها روشن کنند.

رهبران و پیشوایان راستین جامعه بشری اگر آگاهترین مردمان نباشند و به تمامی نیازهای بشری و جامعههای انسانی و راههای سعادت انسانی آگاه نباشند، نمی توانند به زندگی مردمان سامان بخشند و همای سعادت را بر سر آنان سایه گستر کنند.

امامان شیعه به عنوان آگاهترین انسانها در تمامی دورانها شناخته شده اند و همگان از عالمان تا جاهلان به علم ایشان اعتراف کرده اند. و مورد مراجعه همه اندیشمندان و جست و جوگران قرار داشته اند. امام رضا(ع) نیز به عالم آل محمد معروف بود و چنان بود که همگان به آگاهی و علم در یاسان او اعتراف داشتند، و

وی را عالم‌ترین و دانشمندترین مردمان روزگار می‌دانستند و هیچ عالمی را بر وی برتری نمی‌دادند.

اباصلت هروی گوید:

من از امام علی بن موسی الرضا (ع) دانشمندتر و عالم‌تر ندیدم؛ و هیچ عالمی او را دیدار نکرد، مگر این‌که همین را مانند من شهادت داد، مأمون گروهی از دانشمندان ادیان مختلف، و فقیهان و متکلمان اسلام را در جلساتی گرد آورد، تا با امام به بحث و گفت‌وگو بنشینند، لیکن همگی مغلوب علوم سرشار آن حضرت شدند، و به فضل و برتری او گواهی دادند و به ناتوانی خویش اعتراف کردند.^۱

امام (ع) خود نیز از این حقیقت پرده بر می‌دارد:

من در حرم پیامبر خدا (ص) می‌نشستم. دانشمندان در مدینه زیاد بودند، چون یکی از آنها در مسأله‌ای ناتوان می‌شد، همگی به من اشاره می‌کردند و مسائل را نزد من می‌فرستادند، و پاسخ آنها را می‌دادم.^۲

امام رضا (ع) نه تنها در مدینه مرجع نهایی پاسخ‌گویی به مسائل علمی بود؛ بلکه در تمامی سرزمین پهناور اسلامی مورد رجوع دانشمندان و فرهیختگان قرار داشت و توده‌های مردم نیز برای پرسشهای خویش به ایشان روی می‌آوردند، و این‌گونه بود که در طول مسیر حرکت از مدینه تا مرو، امام (ع) به هر کجا که گام می‌نهاد، مردمان به دور او گرد می‌آمدند و مسائل گوناگونی را از ایشان می‌پرسیدند و پاسخ می‌گرفتند. رجاء بن ضحاک که مأمون او را برای آوردن امام رضا (ع) به مرو، به مدینه فرستاده بود، چنین می‌گوید:

به خدا سوگند، من مردی را در برابر خدا پرهیزگارتر از او ندیدم، همچنین کسی را ندیدم، که بیش از او، در تمام اوقاتش، به یاد خدا باشد. و بیشتر از او از خدا بترسد...، آن حضرت در هیچ شهری وارد نمی شد، مگر این که مردم از هر سو به او رو می آوردند، و مسائل دین را از آن امام (ع) می پرسیدند، و آن حضرت نیز به آنان پاسخ می دادند، و حکمت‌های بسیاری برای آنها از پدران‌ش، از امام علی (ع) و از پیامبر خدا (ص) بازگو می کرد.

هنگامی که از این سفر بازگشتم و نزد مأمون رفتم، از چگونگی حال آن حضرت در طول راه پرسید، او را به آنچه در شب و روز و اوقات، توقف و حرکت از آن امام دیده بودم آگاه کردم، مأمون گفت: آری، ای پسر ضحاک، این (علی بن موسی الرضا) بهترین و داناترین و عابدترین مردم روی زمین است.^۱

امام (ع) آن گونه بود که هر آنچه از او می پرسیدند، پاسخ می گفت و مسأله‌ای نبود که وی به آن آگاه نباشد و پرسشی نبود که وی پاسخ نگوید.

ابراهیم بن عباس گوید:

من ندیدم که از امام رضا (ع) پرسشی شود که او، آن را نداند؛ و داناتری از او، به آنچه تا زمانش، بر روزگار گذاشته است، ندیدم. مأمون با طرح مسائل بسیار و پرسش از هر چیزی، آن حضرت را می آزمود، و امام (ع) او را پاسخ می فرمود، در حالی که تمامی پاسخ‌های آن حضرت از قرآن گرفته شده و به آن مستند بود.^۲

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲ / صص ۱۸۲-۱۸۰.

۲. همان / ص ۱۸۰.

دانش امام چنان گسترده بود که انسانها را به شگفتی وامی داشت تا آن جا که برخی حساس شده بودند و کنجکاوی می کردند و چنین گمان برده بودند که ایشان از پیامبران الهی هستند.

سلیمان جعفری گوید:

در خدمت امام رضا(ع) بودم، خانه ایشان از اصناف مردمان پُر بود و هر یک، از آن حضرت پرسشها می کرد و پاسخهای مناسب می شنید. من چون این حال شگفت و این گستردگی و دانش شگفت آور را دیدم که از حدّ و توان بشر بیرون بود؛ نگران شدم و با خود گفتم: شایسته این است که ایشان از پیامبران الهی باشند. در این هنگام آن حضرت شتابان رو به من کرد و فرمود: ای سلیمان، ائمه هدی همگی حلیم و بردبار و دانایند و مردم نادان ایشان را پیغمبران می دانند و حال آن که پیغمبر نیستند.^۱

همچنین محمد بن عیسی یقطینی نیز درباره تعداد مسائلی که امام پاسخ گفته اند و او جمع آوری کرده است چنین می گوید:

من از مسائلی که از آن حضرت سؤال شده بود و امام پاسخ گفتند، هجده هزار مسأله جمع آوری کرده ام.^۲

امام رضا(ع) به تمامی لغات و زبانهای مردمان و ملتها آگاهی داشتند و هر قومی را به زبان و گویش خودش راهنمایی و هدایت می کردند و با هر کس به زبان خود او سخن می گفتند. آری، امام با زبان پارسی و هندی و ترکی و... سخن می گفتند و این نیز همگان را به شگفت وامی داشت که ایشان چگونه به تمامی لغات و زبانها آگاه است و با هر کس به زبان خود او سخن می گوید.

اباصلت هروی گوید:

علی بن موسی الرضا(ع) با مردمان به لغات و زبانهای ایشان سخن می‌گفت. به خدا سوگند، امام رضا(ع) فصیح‌ترین و داناترین مردمان بود به هر زبانی و هر لغتی.

روزی به آن حضرت عرض کردم از معرفت و آگاهی شما به هر زبان و لغتی در شگفتم! امام فرمود: ای اباصلت، من حجت خداوند بر خلق او هستم و نمی‌شود که کسی حجت خدا بر خلق او باشد، لیکن بر لغات و زبانهای ایشان آگاه نباشد.^۱

امام(ع) افزون بر علم به لغات و زبانهای گوناگون، به زبان حیوانات نیز آگاه بود و با آنان سخن می‌گفت و پناهگاه آنان بود و این نیز از نشانه‌های پیشوایان راستین است.

سلیمان جعفری گوید:

در باغی که مخصوص امام رضا(ع) بود در خدمت ایشان بودم. در این هنگام گنجشکی بی‌آمد و در حضور مبارک امام بیفتاد و سخت فریاد کرد و اضطراب نمود (زیاد جیک و جیک کرد و بال و پر زد) امام به من فرمود: می‌دانی این گنجشک چه می‌گوید؟ عرض کردم: خیر، نمی‌دانم. فرمود: می‌گوید ماری می‌خواهد جوجه‌هایم را در آشیانه‌ام بخورد، هم اکنون برخیز و این عصا را بگیر و به آن جا وارد شو و آن مار را بکش. پس آن عصا را گرفتم و به آن خانه رفتم و ماری را بدیدم که در آن جا می‌گردد، و من آن را بکشتم.^۲

این است گستره دانش امام(ع) و این چنین باید باشند راهنمایان راستین بشری.

بخش پنجم

تهاجم فرهنگی

یکی از رسالتهای اصولی و ارزشمند پیامبران و جانشینان راستینشان، هدایت علمی، فکری و فرهنگی جامعه بشری است، و رشد و شکوفایی خرد انسانها از برنامه‌های اساسی آنها قرار دارد که در تمامی دوران رهبری خویش به این موضوع حیاتی توجه داشته‌اند و در راه آن از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌اند.

امامان شیعه(ع) نیز همانند پیامبران الهی و پیامبر بزرگوار اسلام برای تکامل معنوی و عقلی و فرهنگی آدمیان به تلاشهایی توانفرسا دست یازیدند و در راه این هدف از هر شیوه و وسیله‌ای استفاده کردند.

در مقابل این هدایتگری‌ها و کمال‌جویی‌های انسانی، خلفای اموی و عباسی از روزهای آغازین دولتشان با این مانع بزرگ روبه‌رو گردیدند که با رشد فرهنگ اسلامی و افزایش فکر و فرهنگ جامعه و گسترش آگاهی و بیداری در میان مردمان با مشکلات اساسی روبه‌رو خواهند شد؛ و اگر فکر و فرهنگ در جامعه گسترش یابد و بیداری وجدان توده‌های انسانی فراگیر شود، دستگاہهای ستمباره و خودکامه با موانعی سرسخت روبه‌رو خواهند گشت؛ و آن انسانهای

بیدار و راه شناخته و دشمن شناس هستند که بر همه موانع پیروزمی گردند و در برابر همه خودخواهان و سلطه‌طلبان می‌ایستند و مانع سلطه و نفوذ آنان می‌گردند.

به این جهت خلفای اموی و عباسی بر آن شدند تا در مقابل فرهنگ واقعی قرآنی و اسلامی برای خامی و ناآگاه نگاه داشتن مردمان بکوشند و در برابر فرهنگ زندگی‌ساز اسلامی، فرهنگ بدلی و صوری بسازند. برای این مقصود از فرهنگ‌های بیگانه استفاده کردند و فلسفه‌ها و مسائل کلامی و اندیشه‌های ادیان و مذاهب دیگر را ترجمه کردند و در جامعه اسلامی رواج دادند و شبهات بسیاری را در ذهن توده‌های مردم وارد ساختند. توده‌ها را به سوی این افکار سوق دادند و تشنگی روان جامعه را بدین گونه فرو نشانند؛ و هدف اصلی آنان، روی بر تافتن مردم از فرهنگ تعالیم ناب اسلامی بود و دلخوش کردن به آموزشهایی که نه به کار دنیایشان می‌آمد و نه به کار آخرتشان.^۱

امام رضا (ع) که در دوران اوج این فرهنگ‌سازی دروغین و تهاجم بزرگ فرهنگی به آموزشهای اسلامی و شیعی قرار داشت، همانند امامان دیگر به مبارزه با این تهاجم گسترده دست زد و با مناظره و گفت‌وگو با بزرگان ادیان و مذاهب و فیلسوفان و متکلمان و... در هر زمان و هر مکانی (در مدینه، مکه، بصره، کوفه، مرو و خراسان) به آموزش و گسترش اندیشه‌های اسلامی و باورهای حقیقی قرآنی پرداخت و به اندیشه‌های وارداتی و بیگانه پاسخ می‌داد، بدین گونه

۱. به این موضوع مهم و اساسی، بسیاری از اندیشمندان و بزرگان اشاره کرده‌اند، مراجعه شود به کتاب «اجتهاد و تقلید در فلسفه» اثر استاد علامه محمدرضا حکیمی/ ص ۲۱۱ (مطلب سوم، ترجمه الهیات فلسفی)؛ همچنین مراجعه شود به نظر علامه محمد حسین طباطبایی (ره) (نظر ایشان در کتاب اجتهاد و تقلید در فلسفه - ذکر شده است) در کتاب «مجموعه مقالات»، علامه محمدحسین طباطبایی، ج ۲ / صص ۲۲۰-۲۱۹.

که اندیشمندان به نادرستی اندیشه‌هایشان اعتراف کرده‌اند، و این چنین درستی آموزشهای قرآنی و اندیشه‌های راستین شیعی را برای همگان آشکار می‌کرد و روشن می‌ساخت هر که جوایب تعالیم اسلامی است، باید آن را از مفسران واقعی و حقیقی قرآن فراگیرد.

امام رضا(ع) در مجموعه‌گفت‌وگوهای خود با متفکران مذاهب و مکتبها تمامی نقشه‌های خلفا را نقش بر آب کرد، و جویندگان راستین علوم الهی را آگاه ساخت که علم حقیقی را از درس آموزان مدرس و وحی بیاموزند.

اکنون بنگرید به آنچه در مرو اتفاق افتاد و مأمون، خلیفه عباسی برای این که علم امام رضا(ع) را زیر سؤال ببرد؛ بزرگان مذاهب و ادیان و دانشمندان و فیلسوفان و متکلمان بزرگ را گرد آورد تا با امام مناظره و گفت‌وگو کنند. به گمان این که امام(ع) در پاسخ آنها در خواهد ماند و از گرایش توده‌ها به او کاسته خواهد گشت.

حسن بن محمد نوفلی هاشمی گوید:

آن‌گاه که امام رضا(ع) به مرو وارد شد، مأمون به وزیر خویش، فضل بن سهل گفت تا بزرگان ادیان و اندیشمندان روزگار را گرد آورد تا با امام به بحث و گفت‌وگو بنشینند.

فضل بن سهل چنین کرد و جاثلیق - بزرگ مسیحیان - و رأس‌الجالوت - بزرگ یهود - و رؤسای صائبین - ستاره پرستان - و هُرَبْد اکبر - بزرگ زرتشتیان - و فیلسوفان و متکلمان و... را فرا خواند و در مجلسی گرد آورد.

مأمون به فضل بن سهل آفرین گفت و او را تشویق کرد؛ و به این عالمان و دانشمندان و فیلسوفان و... گفت: من شما را برای آن گرد آورده‌ام، تا با پسرعموی من - امام رضا(ع) - که از مدینه بر من وارد

شده است، مناظره کنید. پس صبحگاهان همگی نزد من حاضر شوید و هیچ یک از شما سرباز نزنید.

حسن بن محمد نوفلی گوید: ما در خدمت امام ابوالحسن الرضاع بودیم، که ناگهان یاسر خادم وارد شد و گفت: ای سید و آقای من، خلیفه به شما سلام می‌رساند و چنین پیام داده است که: برادرت فدایت شود، فرهیختگان و اندیشمندان و رهبران ادیان و متکلمان و... از تمامی ملت‌ها در این جاگرد آمدند، اگر دوست می‌داری با آنان گفت‌وگو کنی، صبحگاهان نزد من آی و اگر دشوار می‌باشد به خود سختی مده، ما نزد تو می‌آییم و این برای ما آسان است.

حضرت فرمود: به مأمون بگو من خواسته تو را می‌دانم، و صبحگاهان در مجلس تو حاضر می‌شوم.

نوفلی گوید: چون یاسر خادم رفت، حضرت روی به من کرد و گفت: از این‌که مأمون اینان - دانشمندان، بزرگان مذاهب و ادیان و... - را چنین گرد آورده است به نظرت چه می‌رسد؟

گفتم: فدایت شوم، می‌خواهد شما را امتحان کند و دوست دارد میزان علم و دانش تان را بفهمد اما به خدا سوگند، روش بدی را در پیش گرفته است.

امام رضاع (ع) فرمود: روش او چیست؟

عرض کردم: اصحاب کلام و مجادله بر خلاف علما می‌باشند، آنها اهل انکار هستند و اگر برای آنها دلیل بیاوری که خداوند تعالی واحد است، می‌گویند ثابت کن و همچنین اگر بگویی محمد (ص) رسول خداست می‌گوید رسالت او را ثابت کن. و تا آن‌جا چنین می‌گویند تا شخص سرگردان شود و هر چه با حجت و دلیل، گفته آنها را باطل کنی، مغالطه می‌کنند تا بدان‌جا که شخص از گفته خود

دست بردارد. پس فدایت شوم، از آنها دوری کن.
حضرت، لبخندی زد و فرمود: ای نوفلی! آیا می ترسی که دلایل
مرا باطل کنند؟

عرض کردم: نه به خدا سوگند، من هرگز چنین گمانی درباره
شما نمی برم. امیدوارم حق تعالی شما را بر آنها پیروز گرداند.
امام فرمود: ای نوفلی! آیا دوست داری بدانی مأمون چه وقت از
عمل خویش پشیمان می شود؟
عرض کردم: آری؟

امام فرمود: آن گاه که دلایل مرا در برابر اهل تورات با توراتشان و
در برابر انجیل باوران با انجیلشان و در برابر اهل زبور با زبورشان و با
صائبین با منطق خودشان و با زرتشتیان با زبان فارسی و با رومی ها
با زبان رومی و... بشنود. پس آن گاه که زبان هرگروهی را ببندم
(پاسخ استواری به آنان بدهم) و نادرستی دلایل آنها را آشکار سازم
و هر یک از گفته خویش دست بردارند و گفته مرا بپذیرند؛ در آن
وقت مأمون آگاه می شود که آنچه در سر داشته است پوچ بوده و هرگز به
مقصود خویش دست نخواهد یافت. آن گاه است که پشیمان می شود.

سپیده دمان فرا رسید و همگان از امیران لشکر و بنی هاشم و
مردم و... در مجلس مأمون گرد آمدند. آن گاه حضرت وضو گرفت و
شریبتی آشامید و به مجلس وارد شد و با مأمون به گفت و گو پرداخت
تا آن گاه که مأمون روی به جاثلیق کرد و گفت: ای جاثلیق! این پسر
عمّ من، علی بن موسی بن جعفر (ع) است و از فرزندان فاطمه (س)
دختر پیامبر ما و علی بن ابی طالب (ع) است که من دوست دارم با او
به گفت و گو و مناظره پردازی و با انصاف رفتار کنی...^۱

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱ / ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰ / ص ۲۹۹؛ منتهی الآمال، ج ۳ / ص ۱۶۸۳.

این مناظره‌ها و گفت‌وگوها ادامه یافت تا آن جا که امام هر یک از اندیشمندان و فیلسوفان و متکلمان و... را با برهان و دلیل قانع ساخت و مطلب را برای همگان آشکار کرد و هر یک از آنها گفته‌های امام را پذیرفتند و دست از دلایل و عقیده خویش برداشتند.^۱

این جا بود که مأمون پشیمان شد و به هدف خویش دست نیافت و تمامی رشته‌های او پنبه شد و گستره دانش و ژرفای امام بر همگان آشکار گشت و اندیشه‌های وارداتی کنار زده شد. این بود تصویر کوتاهی از چگونگی مبارزه امام رضا (ع) با تهاجم فرهنگهای بیگانه که با نقشه خلفای ستمگر ترتیب داده شده بود.

۱. به دلیل طولانی بودن این جریانه‌ها از نقل تمامی آن خودداری شد؛ لیکن به گوشه‌ای از این مناظره در بخش آینده (نماز اول وقت و اهمیت آن) اشاره رفته است.

بخش هشتم

نماز اول وقت و اهمیت آن

نماز، رکن اساسی دین است و ستون خیمهٔ اسلام و معراج مؤمنان و راز و نیاز خداجویان و زمزمهٔ عاشقان. نماز زمینهٔ شکوفایی راستی و درستی و بازدارندهٔ از کژی و نادرستی است. نماز آرامش و سکون و امنیت روانی را پدید می‌آورد و زمینهٔ زدودن هرگونه دلهره، بیم و نگرانی است.

از این رو در تعالیم اسلامی از اهمیت نماز و نقش حیاتی آن حتی در زندگی این دنیایی انسان، بسیار سخن رفته است؛ و بر پاداری آن با آداب و شرایط ویژه، مورد تأکید قرار گرفته است و رعایت زمان مناسب و در اول وقت، لازم شمرده شده است؛ به‌ویژه به جماعت برگزار کردن آن.

به خاطر اهمیت موضوع، پیشوایان دین در روش و سیرهٔ خویش نیز به این مهم توجه ویژه‌ای داشته‌اند، تا برای دیگران اهمیت نماز، نیک روشن شود. در زندگی پیامبر(ص) و امامان(ع) می‌نگریم که در همهٔ حالات و در سخت‌ترین شرایط و در روزگار سختیها و پیش‌آمدهای سنگین از نماز و وقت آن غفلت نمی‌کردند و در حساس‌ترین کارها نخست به انجام نماز می‌پرداختند. نیم روز

عاشورا و برپاداری نماز پیشوای شهیدان، حضرت امام حسین (ع) نمونه‌ای از این سیره مهم اسلامی درباره نماز است.

حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) نیز در سیره خود و در موارد بسیاری، اهمیت این موضوع را نشان دادند:

ابراهیم بن موسای قزار گوید:

روزی در خراسان در مسجد، در خدمت امام رضا (ع) بودم. بر چیزی که از آن حضرت می‌خواستم اصرار کردم. در این هنگام امام برای پیشواز یکی از جماعت طالبین^۱ بیرون رفت. در راه وقت نماز شد، و امام به جانب ساختمانی که در آن جا بود روی آورد و در زیر صخره‌ای که در نزدیکی آن ساختمان بود، فرود آمد. و تنها من در خدمت ایشان بودم. ایشان فرمود: اذان بگو. عرض کرد: منتظر باشید تا اصحاب به ما بییوندند. امام فرمود: «عَفَرَ اللَّهُ لَكَ! لَا تُؤَخَّرَنَّ صَلَوةً عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا إِلَى آخِرِ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ، عَلَيْكَ اَبْدًا بِأَوَّلِ الْوَقْتِ ← خداوند، تو را بیامرزد! هرگز نماز را از اول وقت آن، به آخر وقت آن، بدون علت به تأخیر میفکن، هیچ‌گاه اول وقت را از دست مده». پس اذان گفتم و نماز خواندیم.

پس از نماز، دوباره آن را که از حضرت می‌خواستم، یادآور شدم. در آن هنگام امام با تازیانه‌اش خاکها را کمی کنار زد، ناگاه از زیر خاکها سکه‌ای از طلای ناب پیدار گشت، امام (ع) آن را برداشت و فرمود: این سکه طلا را بگیر، خداوند برای تو در آن برکت قرار دهد و از آن سود ببری و آنچه را دیدی پنهان کن.

ابراهیم گوید: خداوند برای من، در آن سکه برکت فراوان قرار

۱. طالبین: ساداتی که از نسل امیرالمؤمنین علی (ع) یا از نسل برادران آن حضرت، جعفر و عقیل باشند.

داد، آن چنان که در خراسان لوازم زیادی خریدم که قیمت آنها به هفتاد هزار دینار طلا می‌رسید. و من از همه همگان خود توانگر تر و ثروتمندتر شدم.^۱

رویداد دیگری در زندگی آن امام بزرگ به ثبت رسیده است که اهمّیت بسیار بالا و حیاتی نماز اوّل وقت را روشن می‌سازد.

امام در آن روزها که مأمون جلسه گفت‌وگو و مناظره^۲ تشکیل داده بود و امام(ع) را با عالمان بزرگ ادیان و مذاهب و مکاتب فلسفی به بحث واداشته بود و امام با عالمان مسیحی و متکلمان و فلسفه‌دانان به گفت‌وگو می‌پرداخت. عمران صابی که از عالمان بزرگ و متکلمان به نام زمان بود چنین گفت:

ای عالم و دانای مردم، اگر چنین نبود که تو همگان را به پرسش و سؤال فراخواندی، من هرگز از تو پرسشی نمی‌کردم. من به کوفه و بصره و شام و جزیره العرب رفته‌ام، و با متکلمان و سخنوران و دانایان زمانه دیدار داشته‌ام و هنوز کسی را ندیده‌ام که برای من ثابت کند یگانه‌ای را که غیر او وجود نداشته باشد (خدای یکتا) و به یکتایی و یگانگی خود استوار باشد. حال اجازه می‌دهی که از تو سؤال کنم؟
حضرت فرمود: اگر در این جماعت کسی عمران صابی باشد، تو هستی؟

عرض کرد: بلی من عمران صابی‌ام.

حضرت فرمود: بپرس ای عمران، ولی با انصاف باش و از سخن

سُست و بی‌دلیل و ناحق دوری جوی.

گفت: ای سید و آقای من به خدا سوگند، چیزی جز آن نخواهم

۱. ناسخ التواریخ، ج ۱۴ / ص ۶۸، «به نقل از بحارالانوار و خرایج راوندی»؛ منتهی‌الآمال، ج ۳ / ص ۱۶۵۱.

۲. به این مناظرات در بخش پیشین «تهاجم فرهنگی» اشاره شد.

که برای من امری را ثابت کنی و من به آن بگروم و از آن در نگذرم. آن‌گاه عمران صابی سؤال‌اتش را پرسید و امام رضا(ع) به تمامی آنان پاسخ فرمود.^۱ در میانه گفت‌وگوها امام با عمران صابی، وقت نماز فرا رسید، امام رو به مأمون کرد و فرمود: هنگام نماز است. عمران عرض کرد: سرور من، بحث مرا قطع مکن، چرا که دل من آماده پذیرش سخنانت شده است.

حضرت فرمود: نماز می‌گذاریم و به گفت‌وگو باز می‌گردیم. پس امام و مأمون از جای برخاستند. امام در داخل خانه نماز گزارد و مردم در بیرون، پشت سر محمد بن جعفر نماز گزاردند. نماز که به پایان رسید، امام به مجلس بازگشتند و عمران صابی را خواستند و فرمودند، پیرس ای عمران .

و باز همچنان عمران پرسشهایش را مطرح می‌کرد و امام پاسخ می‌دادند و پس از پاسخ می‌گفتند: (پاسخ سؤال را) دریافتی. او پاسخ می‌گفت: آری ای مولای من، خوب فهمیدم. و در پایان این گفت‌وگو که به طول انجامید، عمرال صابی به راه راست هدایت شد و شهادتین بگفت و رو به قبله به سجده افتاد و اسلام آورد و...^۲

این روش و سیره آن پیشوایان بزرگ انسانیت است که هر کاری را گرچه بسیار با اهمیت باشد، بر نماز اول وقت پیش نمی‌دارند؛ حتی در بزرگترین مجالس و مهم‌ترین امور و کارها، دست از کار می‌کشند و نخست نماز می‌گزارند و سپس کار را انجام می‌دهند. و این آموزشی است به همه رهروان راه امامان که اهمیت نماز را نیک دریابند و چنین رفتار کنند که امامشان رفتار کرد.

۱. آوردن تمامی این پرسشها و پاسخها از فراخور این نوشته بیرون است.

۲. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱ / ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰ / ص ۲۹۹؛ منتهی‌الأمال، ج ۳ / ص ۱۷۰۱.

بخش هفتم

نماز عید فطر

جریان نماز عید فطر، و رویدادهای آن از رخداد‌های بسیار مهم در دوران ولایتعهدی امام رضا(ع) است. در این رخداد، مأمون از نیت پلید خویش پرده برداشت و بر همگان روشن شد که مأمون قصد دارد امام را از چشم مردم بیندازد و در این راه به هر کاری دست می‌زند. امام رضا(ع) نیز در عین حال که در محاصره حاکم فاسد زمانه خویش بود، به روشنگری می‌پرداخت و بدعت‌هایی را که در سالیان دراز، خلفای ظلم در دین گزارده بودند بر ملا می‌ساخت و سنت‌های الهی و نبوی و علوی را به همگان می‌آموخت و شیوه برگزاری نماز و عبادات اجتماعی را آموزش می‌داد.

جریان این نماز چنین بود:

مأمون برای امام رضا(ع) پیغام فرستاد که نماز عید را بگزارد و خطبه بخواند تا دل‌های مردم آرامش یابد و مراتب فضل و کمال امام را بشناسند؛ و دل‌هایشان بر این دولت فرخنده (ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام) آرام گیرد.

امام رضا (ع) کسی را نزد مأمون فرستاد که به مأمون یادآوری کند، شرطهایی که برای پذیرش ولایتعهدی مورد قبول قرار گرفت یکی این بود که مرا از امامت نماز معاف داری. مأمون در پاسخ گفت: می‌خواهم بدین‌گونه دل‌های مردم و سپاهیان و چاکران را استوار سازم که اطمینان یابند و به فضیلت‌هایی که خدای تعالی تو را بدان فضایل برتری بخشیده است، اقرار کنند.

از این دست سخنان ردّ و بدل شد و مأمون اصرار زیادی ورزید. امام رضا (ع) به او گفت: اگر مرا از این کار معاف داری خوش تر دارم و اگر معاف نداری من برای نماز چنان بیرون خواهم رفت که پیامبر خدا (ص) و امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع) بیرون رفتند. مأمون گفت: هرگونه خواهی رفتار کن.

آن‌گاه مأمون دستور داد فرماندهان و حاجبان و مردم و... سحرگاه پیش از وقت بر در خانه امام ابوالحسن الرضا (ع) گرد آیند. مردم از زن و مرد و کوچک و بزرگ در کوچه‌ها و بامها نشسته بودند و تمام فرماندهان و سپاهیان بر در خانه امام (ع) گردآمدند و سوار بر مرکبهای خویش ایستادند تا خورشید دمید.

چون خورشید بر آمد امام رضا (ع) غسل کرد و دستار سپیدی بر سر نهاد و پاره‌ای از دنباله آن را بر سینه خویش افکند و بقیه را بر میان کتفش آویخت و اندکی عطر زد و دامن بر میان بست. آن‌گاه یاران و اطرافیان خود را فرمود که همچنان رفتار کنند.

سپس عصایی به دست گرفت و بیرون آمد و ما در برابر او بودیم، و او پای برهنه بود و پایین جامه‌اش را تا نیمه ساق بر کشیده و دامن بر میان بسته بود. پس چون (در صحن خانه) ایستاد و ما در برابر او می‌رفتیم، سر خود را به آسمان برداشت و چهار نوبت تکبیر گفت که

ما پنداشتیم آسمان و زمین و در و دیوار با او هم‌اوایی می‌کنند. فرماندهان و مردم خود را آراسته بودند و در حالی که اسلحه بر خود آویخته داشتند و به بهترین گونه خود را آماده کرده بودند، بر در خانه انتظار می‌کشیدند.

پس چون بدین هیئت و با پای برهنه و دامن بر میان زده به آنها روی آوردیم و امام رضا(ع) هویدا شد، لختی بر در خانه ایستاد و گفت: «اللَّهُ اكْبَرُ، اللَّهُ اكْبَرُ،... خدا بزرگتر است بر آنچه ما را راهنمایی کرد. بر آنچه ما را از جانداران روزی فرمود. و الحمد لله بر آنچه ما را بدان آزمود». و بدین سخنان بانگ برداشت و ما نیز آوای خود را بلند کردیم.

شهر مرو از گریه به لرزه در آمد. پس سه نوبت همچنان بگفت: «اللَّهُ اكْبَرُ، اللَّهُ اكْبَرُ، اللَّهُ اكْبَرُ عَلَىٰ مَا هَدَانَا، اللَّهُ اكْبَرُ عَلَىٰ مَا رَزَقْتَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَلْبَانَا». و چون فرماندهان و سپاهیان وی را بر آن صورت بدیدند و بانگ تکبیرش بشنیدند، همه خویشتن را از مرکبها بر زمین افکندند و کفشها از پای پرتاب کردند و نیکو حال تر آنان آن کسی بود که دشنه‌ای همراه داشت و به فور بدان بند پای‌افزار (کفش) خود را می‌گسست و آن را از خویش جدا می‌کرد و پای برهنه می‌شد.

مرو یکسره شور و فغان شد و مردم از گریستن و شیون، یارای خودداری نداشتند.

پس امام ابوالحسن الرضا(ع) همچنان گام برمی‌داشت و به هر ده گامی می‌ایستاد و چهار نوبت تکبیر می‌گفت و ما می‌پنداشتیم آسمان و زمین و در و دیوار با او همصدا می‌شوند.

این خبر به مأمون رسید و فضل بن سهل، ذوالریاستین به او

گفت: امیرمؤمنان اگر ابوالحسن الرضا(ع) بدین‌گونه به نمازگاه (مسجد) رسد، مردم بدو فریفته می‌شوند، و ما همگی بر خون خویش بترسیم، رأی درست آن است که از او بخواهی تا باز آید. مأمون کسی سوی امام(ع) فرستاد و به وی گفت: که تکلیف دشواری بر او کرده است و نمی‌خواسته او را چنین به رنج افکند! و اینک از وی می‌خواهد که (رخصت فرماید) همان کس که همواره بر مردم نماز می‌گزارد همچنان نماز عید را به جای آورد. پس امام ابوالحسن الرضا(ع) فرمود که کفش او را بیاورند و آن را به پای کرد و بازگشت. کار مردم آن روز پریشان شد و نماز عیدشان سامان نیافت.^۱

و بدین‌گونه‌ها امام گرچه نماز نگزارد؛ لیکن سادگی و بی‌آلایشی و فروتنی در نماز عید را به همگان آموخت و بر نمازهای خلفای بیداد که سراسر تشریفات و ظاهرسازی بود خط سرخ کشید و غیر اسلامی بودن روشهای مأمونی را آشکار ساخت.

۱. الکافی، ج ۱ / ص ۴۸۹؛ اعلام‌الوری / صص ۳۲۲ و ۳۲۳؛ بحارالانوار، ج ۴۹ / ص ۱۳۵.

بخش هشتم

سرگذشت شیفتگی

مسیر حرکت امام رضا(ع) از مدینه تا مرو، بیانگر بسیاری از واقعیت‌های تاریخی است. مأمون که نمی‌خواست امام در طول راه با شیعیان برخورد کند و با ایشان تماسی داشته باشد، دستور داده بود تا امام را از راه بصره، اهواز و فارس به مرو بیاورند، نه از راه قم؛ زیرا از این ترس داشت که شیعیان پیرامون امام گرد آیند و نگذارند امام به مرو رود و تمامی نقشه‌های شوم او نقش بر آب شود و از سوی دیگر، امام در مرکز شیعیان قرار گیرد و مورد توجه همگان شود.

با تمام این حیل‌ها و نقشه‌ها باز هم رویدادهای شگفت‌آوری در تمام مسیر حرکت امام رخ داد که تاریخ آنها را به ثبت رسانده است و هیچ‌گاه به دست فراموشی سپرده نخواهد شد. برخی از این رویدادها در نیشابور جلوه گر شد.

امام رضا(ع) در راه بود که خبر ورودش به نیشابور رسید. مردمان بسیار شادمان شدند و به پیشوازش شتافتند. آری، چنین بود که شیخ بزرگ شهر، عالم بزرگوار و بزرگترین عالمان آن سامان، شیخ ابویعقوب اسحاق راهویه مروزی (که روانش شاد باد)، چنان شادمان

گشت که با وجود زیادی عمر و پیری، به همراه چهار هزار نفر از دوستان و مریدانش به پیشباز پیشوا و امام خویش شتافت و از شهر بیرون رفت و به سوی کاروان امام شتافت.

آن‌گاه که کاروان امام از راه رسید، این عالم آزاده، کمر بندگی بست و دامن لباس را تا بالای ساق، بالا زد و زمام و افسار مرکب امام را به دست گرفت و با احترام فراوان بر دوش خود گذاشت و همانند مرکب‌بانی (شتربانی)، مرکب‌دار امام شد و در میانه راه مسائل علمی و اسلامی را که برایش روشن نبود، از امام می‌پرسید و بهره علمی می‌گرفت. او به روشنی اعلام کرد که «به روز رستاخیز در نزد خداوند دانا (جلّ جلاله) وسیله نجات و سبب رستگاری من این است که روزی در دنیا خادم و مهارکش مرکب حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا(ع) بوده‌ام».^۱

و این گوشه‌ای است از آن همه رویدادها و شورها و احساسهایی که دل‌باختگان آن امام بزرگ پدید آوردند؛ و برخلاف تمام کوششها و تلاشها که مأمون و درباریان او کردند تا در مسیر امام رضا(ع) چنین رخدادهایی مردمی اتفاق نیفتد و امام رضا(ع) مورد توجه واقع نشود، لیکن نفوذ معنوی امام و آگاهی شیعیان، پیش آمدها را به گونه‌ای دیگر رقم زد و چنان نشد که مأمونیان خواسته بودند که به امام توجهی نشود و توده‌های مردم و عالمان و اندیشمندان شهرها از نزدیک امام را نبینند و شیفته شکوه و دانش و اخلاق او نگردند؟ باری با همه تلاش حکومتگران، عظمت و والایی مقام امام چون خورشید درخشان و دلها را فریفته خویش ساخت.

جریان دیگری که از جمله دهها و صدها رویدادی است که توده‌های مردم و رنج‌کشیدگان دوران، عشق و احساسهای خویش را نسبت به خاندان پیامبر(ع) آشکار ساختند؛ سرگذشت شاعر آزاده و انقلابی، دعبل خزاعی است. اومی گوید:

هنگامی که قصیدهٔ مدارس آیات - معروف به قصیده تائیه - را سرودم، بر آن شدم که به خدمت امام ابوالحسن الرضا(ع) در خراسان بروم و آن را برای ایشان بخوانم. پس به سوی خراسان رهسپار شدم و قصیدهٔ خود را در حضور امام رضا(ع) خواندم، چون به این ابیات رسیدم:

خروجُ امامٍ لا محالةً خارجٌ

يَقومُ على اسمِ اللهِ و البركاتِ

يُمَيِّزُ فينا كلَّ حقٍّ و باطلٍ

و يجزى على النعماءِ و النعماتِ

امامی از آل محمد(ع) به یقین خروج خواهد کرد، او به تأیید اسم اعظم الهی و برکات نصر آسمانی به پا می‌خیزد. او حق و باطل را از هم جدا می‌کند، و همه را بر شادخواریها، و کین توزیها، کيفر می‌دهد.

امام رضا(ع) به شدت گریست، آن‌گاه فرمود: «ای دعبل! روح القدس به زبان تو سخن گفته است. آیا می‌دانی این امام چه کسی خواهد بود؟»

گفتم: نه (شخص او را نمی‌شناسم)، لیکن شنیده‌ام که امامی از شما آل محمد(ع) خروج می‌کند، و زمین را از عدل و داد سرشار می‌سازد.

امام رضا(ع) فرمود: «پس از من، فرزندم محمد امام است. پس از محمد، فرزندش علی امام است. پس از علی (هادی)، فرزندش

حسن امام است؛ پس از حسن (عسکری) فرزندش حجت قائم خواهد بود. اوست که در زمان غیبت چشم به راه اویند، و در زمان ظهور، همه مطیع او گردند. او زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، پس از آن که پر از جور و ستم شده باشد.

سپس دعبل بقیه قصیده را برای امام خواند، تا قصیده به پایان رسید. آن‌گاه امام رضا(ع) فرمودند: «ای دعبل! آیا دوست داری دو بیت شعر به قصیده‌ات اضافه کنی، تا قصیده‌ات تکمیل شود؟»
دعبل عرض کرد: آری، ای پسر رسول خدا، افتخار می‌کنم.

امام رضا(ع) چنین فرمود:

و قَبْرِ بطوسِ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ

تُوَقَّدُ بِالْأَحْشَاءِ فِي الْحَرَقَاتِ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا

يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ

و قبری در طوس است و چه مصیبت‌ها بدان خواهد رسید که دل‌ها را در آتش اندوه می‌سوزاند.

تا پایان روزگار و تا این‌که خداوند، قائم آل محمد علیهم‌السلام را بر انگیزد که اندوه‌ها و دشواری‌ها را از ما (خاندان پیامبر صلی‌الله علیه و آله) بردارد.

دعبل گفت: آن‌جا قبر کیست؟

امام رضا(ع) فرمود: «آن‌جا قبر من است، دیر زمانی نخواهد گذشت که (آرامگاه من) مکان رفت و آمد شیعیان و دوستان من خواهد شد...»

امام در پایان، دعبل را بسیار ستود و تحسین کرد و به او گفت تا من به تو اجازه ندهم این شعر را برای کسی نخوان.

دعبیل می‌گوید: مأمون از آمدن من به مرو آگاه شد و مرا خواست و گفت: قصیدهٔ مدارس آیات را برای من بخوان. من به گفتهٔ امام عمل کردم و قصیده را برای او نخواندم. مأمون کسی به خدمت امام فرستاد تا از او بخواهد که تشریف بیاورند. پس از ساعتی امام (ع) در مجلس حاضر شد.

مأمون به امام رضا (ع) گفت: از دعبیل خواستم شعرش را بخواند، لیکن او چنین نکرد. شما به او بگویید تا شعرش را بخواند.

امام رضا (ع) به من امر کردند که آن شعر را بخوانم و من آن را خواندم. مأمون تجلیل فراوان کرد و پنجاه هزار درهم پاداش به من داد. امام نیز صد دینار طلا که به نام ایشان زده شده بود به من جایزه دادند و فضل بن سهل وزیر مأمون اسبی اصیل و راهوار با زین و یراق برای من فرستاد.

دعبیل می‌گوید: پس از آن از امام جامه‌ای از جامه‌هاشان را خواستم، تا کفن خویش سازم؛ و امام رضا (ع) جامه‌ای به من هدیه دادند.

پس از مدتی قصد بازگشت به عراق را کردم. در راه، راهزنان به کاروان حمله کردند و هر آنچه در کاروان بود غارت کردند. تا آن جاکه تنها لباسی کهنه که بر تن داشتم برای من باقی ماند. من از آنچه از دست داده بودم ناراحت نبودم. مگر به خاطر جامه‌ای که امام رضا (ع) هدیه داده بودند. در این فکر بودم که یکی از دزدان سوار بر اسبی بود که فضل بن سهل به من هدیه داده بود و این مصرع «مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوَةٍ ← مدارس آیات آسمانی از تلاوت تهی مانده است» را می‌خواند و گریه می‌کرد. من چون این وضعیت را نگریستم، شگفت زده شدم و از او پرسیدم که این شعر از کیست؟

گفت: تو به این چه کار داری؟

گفتم: پرسش من دلیلی دارد که به تو خواهم گفت.

گفت: شهرت سراینده این قصیده چنان است که همگان او را

می‌شناسند.

گفتم: او کیست؟

گفت: دعبل بن علی خزاعی، شاعر خاندان پیامبر که خداوند او

را جزای نیک دهد.

آن‌گاه گفتم: به خدا سوگند، دعبل منم و این شعر از من است.

آن شخص باور نکرد و از همراهان کاروان تحقیق نمود و چون

یقین کرد که من دعبل هستم، تمامی اموال اهل کاروان را به خاطر

من و این قصیده، به صاحبانش بازگرداند، و کاروان ما را تا مکان امن،

همراهی کردند.

دعبل می‌گوید: پس از مدتی به شهر قم رسیدم و شیعیان آن

شهر به گرد من جمع شدند و خواستند تا قصیده تائیه را برای

ایشان بخوانم. آن‌گاه همگان در مسجد جامع گرد آمدند و من بر

بالای منبر رفتم و قصیده را برای ایشان خواندم.

آن‌گاه مردم قم، هدیه‌های فراوان به من دادند؛ و چون خبر

آن جامه که امام به دعبل هدیه کرده بود به اهل قم رسید، جوانان قم

از دعبل خواستند که آن جامه را به هزار دینار به آنها بفروشد اما او

نپذیرفت. سپس تگه‌ای از آن جامه را به هزار دینار خریدار شدند،

این بار نیز دعبل نپذیرفت و سرباز زد. او از قم بیرون رفت و به راه

خویش ادامه داد. جوانان قم راه را بر او بستند و جامه را به زور از او

گرفتند و به شهر بازگشتند. دعبل به قم بازگشت و از آنان خواست تا

جامه را به او بدهند و آنان قبول نکردند و گفتند همان هزار دینار را

بگیر و برو. دعبل که ناامید شد، تگّه‌ای از جامه را درخواست کرد و جوانان قم تگّه‌ای از جامه را به همراه هزار دینار به او دادند.

دعبل می‌گوید: به وطن خویش بازگشتم و دیدم که دزدان تمامی زندگی مرا دزدیده‌اند، بسیار نگران شدم و به فکر چاره‌ای افتادم که ناگاه به یاد آن کیسه صد دینار افتادم که امام به هنگام بازگشت به من داده و گفته بودند که به آن احتیاج پیدا خواهی کرد. آن کیسه را برداشتم و هر دینار طلایی را که به نام امام زده شده بود. به شیعیان عراق دادم و در برابر هر یک، صد درهم عراقی گرفتم که مجموع آن ده هزار درهم شد و تمامی خسارت دزدی را جبران کرد. در این زمان، بیماریِ چشمانِ کنیزی که دعبل در اختیار داشت، او را نگران ساخته بود. پزشکان برای درمان او آمدند و پس از معاینه به دعبل گفتند: که چشم راست او از بین رفته است و قابل درمان نیست، اما چشم چپ او را درمان خواهیم کرد.

دعبل می‌گوید: بسیار اندوهگین شدم. در این هنگام به یاد آن تگّه از جامه امام افتادم. او را برداشتم و بر روی چشمان کنیزم بستم، صبحگاهان چشمان کنیزم به برکت آن جامه شفا یافت و از روزهای گذشته نیز بهتر شد.^۱

۱. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲ / صص ۲۶۷-۲۶۳؛ منتهی الآمال، ج ۳ / صص ۱۸۲۸ - ۱۷۳۵؛ الغدیر، ج ۲ / ص ۴۰۹.

بخش نهم

راویان طلایی

از مهم‌ترین حوادث سفر امام علی بن موسی الرضا(ع) به مرو، حادثه بی نظیری است که در نیشابور روی داد. امام در اولین سخنرانی خویش، در بخش شرقی امپراطوری بزرگ اسلامی، و در آن هنگام که آهنگ مرو داشت، و مردمان این سامان و دلباختگان و شیفتگان آن امام بزرگ و جست‌وجوگران علم و دانش بر گرد مرکبش گرد آمدند و از ایشان درخواست کردند تا حدیثی روایت کند و قلبهای مشتاقان را روشن سازد. امام(ع) چنین روایت کرد:

از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که گفت: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که گفت: از پدرم محمد بن علی شنیدم که گفت: از پدرم علی بن الحسین شنیدم که گفت: از پدرم حسین بن علی شنیدم که گفت: از پدرم علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: از جبرئیل شنیدم که گفت: از خدای عزوجل شنیدم که فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي ← لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَرَّ مِنْهُ» پس هر کس به دژ من در آید، از عذاب من ایمن خواهد بود.»

پس چون کاروان به راه افتاد (واندکی پیش رفت) امام کمی درنگ فرمود و فریاد بر آورد و همگان را متوجه خویش ساخت و چنین گفت:

«بَشْرُوطِهَا، وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» ← با وجود شرایط آن، و من از شرایط آنم.^۱

امام در این گردهمایی بزرگ دو اصل اعتقادی و پایه‌ای را مشخص کرد. نخست توحید را که همگان به آن آگاه بودند و آن را باور داشتند و در هر شبانه روز، آن را چندین بار بر مناره‌ها فریاد می‌کردند و در تشهد نماز آن را می‌خواندند. سپس اصل بزرگ امامت و رهبری انسان کامل و عادل که شرط توحید و تمام‌کننده آن است.

امام با بیان این مطلب، به همگان فهماند که توحید بدون شرط و متمم اساسی آن اصلی ناقص است و هنگامی به کمال می‌رسد و جامعه توحیدی را می‌سازد که رهبری آن جامعه، به دست انسان کامل و پاک از آلودگیها و معصوم باشد و شعار توحید را با تمام وجود باور داشته باشد تا جامعه را از ظلمها و ستمها و نارواییها و تبعیضها و... رهایی بخشد و مردمان را با تربیتی توحیدی و الهی به یکتاپرستی واقعی و حاکمیتی خدایی و عادلانه برساند.

در این سخن، امام موضعگیری خویش را در مقابل حاکمیت روشن ساخت؛ و نادرست بودن حاکمیت ستمگران را بر همگان نمایاند. با این سخن، بزرگترین هدف مأمون را نقش بر آب کرد؛ زیرا که نخست حاکمیت خود مأمون را غیر الهی و نامشروع جلوه داد و هدف مأمون را که می‌خواست با ولایتعهدی (اجباری) امام، به حکومت خویش مشروعیت بخشد، پوچ ساخت.

این سخنان را امام در اجتماع بزرگ و دهها هزار نفری مردمان نیشابور بر

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲ / ص ۱۳۵؛ کشف الغمّة، ج ۲ / ص ۸۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۹ / ص ۱۲۳.

زبان آورد، آن جاکه بیش از بیست هزار نفر قلم و دوات به دست، سخنان ایشان را می نوشتند جز آنان که چیزی نگاشتند و گوش فرامی دادند، یا آنان که خواندن و نوشتن نمی دانستند.

امام احمد حنبل - پیشوای مذهب حنبلی - درباره اسناد این روایت چنین می گوید: «اگر اسناد آن را بر دیوانه ای فراخوانی، از جنون خویش شفا یابد».^۱

۱. زندگی سیاسی امام رضا(ع) / ص ۱۳۷؛ به نقل از «الصواعق المحرقة و نزهة المجالس».

بخش دهم

عمل، نه حرف

در اندیشه اسلامی، ارزش برای عمل انسانی است؛ و آدمیان ساخته دست خویش اند و با عمل و کاری که انجام می دهند سنجیده می شوند و برتری می یابند و به سعادت می رسند. هیچ گاه عوامل بیرونی چون، خانواده و نیاکان و روابط اجتماعی در ساختن و شدن انسانها نقشی ندارد. هیچ کس به این خاطر که از خانواده ویژه ای است (حتی از خاندان پیامبر و امامان) و یا در گروه خاصی قرار دارد، یا به طبقه برتر اجتماعی پیوند دارد و... نمی تواند دل خوش کند و دست از کار و کوشش بردارد و سرانجام نیک، برای خود انتظار داشته باشد و در این دنیا نیز خود را برتر از دیگران بداند، این شیوه تفکر اسلامی نیست؛ بلکه تنها و تنها سکوی پرش انسانی، عمل و کوشش اوست.

پیشوایان راستین ما نیز همواره مردم را با این اصل آشنا کرده اند و حتی به افراد خانواده خود نیز آموزش داده اند که به شرافتها و ارزشهای خانوادگی تکیه نکنند و از پارسایی و نیکوکاری دست برندارند و برای خود اسطوره های خیالی نسازند.

امام علی بن موسی الرضا(ع) نیز چنین بود و انسانها را با تقوا و عمل الهی و انسانی می‌سنجید و میان سیاه و سفید، فقیر و غنی و هر گروه و طائفه و با هر اصل و نسبی و... فرق نمی‌گذاشت و تنها برتری را در تقوا و خدا باوری راستین و عمل شایسته می‌دانست.

مردی به امام(ع) می‌گوید: به خدا سوگند، در روی زمین از نظر نیاکان و نسب کسی از شما برتر نیست. امام(ع) به آن مرد فرمود: تقوا به آنان برتری داد، و فرمانبرداری خدا، آنان را بدان پایه و مقام رسانید.^۱

همچنین امام برتری خویش و امامان شیعه را به فرمانبرداری بیشتر آنان از خداوند می‌داند و عمل خالصانه و تقوای الهی آنان را ملاک والایی و برتری می‌شمردند:

شخصی به آن حضرت عرض کرد: به خدا قسم تو بهترین مردم هستی. امام(ع) به او فرمود: سوگند مخور، بهتر از من کسی است که برای خدا فرمانبردارتر، و از نافرمانی او پرهیزگارتر باشد. به خدا سوگند این آیه نسخ نشده است که: «... وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ^۲ ...» و شما را شاخه‌ها و تیره‌ها کردیم تا یکدیگر را بازشناسید. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست...»^۳.

همچنین ابراهیم بن عباس صولی گوید:

شنیدم علی بن موسی الرضا(ع) می‌فرمود: برای سوگند خود،

۱. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲ / ص ۲۳۶ . ۲. حجرات (۴۹): ۱۳.

۳. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲ / ص ۲۳۶.

بندهای آزاد می‌کنم؛ و من چنین سوگندی نمی‌خورم مگر این‌که بندهای را آزاد و پس از آن همه دارایی خود را در راه خدا انفاق می‌کنم. سوگند می‌خورم به قرابتی که با پیامبر خدا(ص) دارم، اگر کسی گمان کند من بهتر از این هستم (اشاره به یکی از غلامان سیاه خود فرمود) درست نیست، مگر این‌که من عمل شایسته داشته باشم، تا این‌که بهتر از او باشم.^۱

در آن هنگام که زید بن موسی، برادر امام(ع) را دستگیر کرده بودند و در مرو به خدمت امام رضا(ع) آوردند، او گمان برده که چون از خاندان فاطمه(س) است، هر عملی که انجام دهد و به هر کاری دست زند، فرقی ندارد و او به پاداش الهی دست خواهد یافت. اما امام با او برخورد کرد و یادآور شد که پاداش و جزای الهی و برتری یافتن به کارهای شایسته و نیک انسانها بستگی دارد، نه خویشاوندی آنان با نیاکانی چون خاندان پیامبر(ص).

یاسر خادم گوید:

هنگامی که زید بن موسی را نزد امام آوردند، امام ابوالحسن الرضا(ع) به او فرمود: زید! گویا فرومایگان کوفه تو را فریب داده‌اند. که چون خداوند رحم فاطمه(س) را پاک و پاکیزه قرار داد، آتش دوزخ را بر فرزندانش حرام کرده است. این‌که شنیده‌ای خاص حسن و حسین(ع) است... و اگر خیال می‌کنی تو که معصیت خدا را می‌کنی وارد بهشت می‌شوی و موسی بن جعفر(ع) که خدا را فرمانبرداری می‌کرد نیز داخل بهشت می‌شود، لازم می‌آید که تو در نزد خدا از موسی بن جعفر(ع) گرامی‌تر باشی؟ به خدا سوگند، هیچ

کس به ثوابهای الهی جز به فرمانبرداری از او دست نمی‌یابد و تو گمان می‌کنی با نافرمانی او بدان می‌رسی.
 زید گفت: من برادر و فرزند پدر تو هستم.
 امام(ع) فرمود: مادامی که اوامر خداوند عزوجل را فرمانبردار باشی، برادرم هستی؛ چنان که نوح(ع) عرض کرد: «رَبِّ إِنِّي ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»^۱ ← ای پروردگار من، پسر من از خاندان من بود و وعده تو حق است و تو نیرومندترین حکم‌کنندگان هستی». خداوند بزرگ به او فرمود: «... يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ...»^۲ ← ای نوح، او از خاندان تو نیست، او [را] عملی ناشایست است...» بنابراین، نافرمانی از خداوند او را از خاندان نوح بیرون راند...^۳

۲. هود (۱۱): ۴۶.

۱. هود (۱۱): ۴۵.

۳. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲ / ص ۲۳۴.

بخش یازدهم

با بینوایان

همسان زیستی با محرومان و بینوایان یکی از ویژگیهای اساسی امام و حاکم در جامعه اسلامی است؛ و ره آوردهایی بسیار سازنده دارد. از روزهای آغازین اسلام و در هنگامه فراخوانی پیامبر اسلام این اصل مهم مورد توجه بود و به همگان گوشزد می شد. پیامبر(ص) از همان آغاز در کنار محرومان و بینوایان بودند و با آنان نشست و برخاست داشتند و همانند آنان زندگی می کردند و از تجملات و اشرافی گری و گرایش به طبقات برتر دوری می گزیدند و از آنان که گرایش به دنیا داری و دنیا خواری داشتند دوری می کردند و همگان را نیز به این سیره و روش فرامی خواندند، چنان که خود چنین رفتار می کردند.

امامان ما نیز همگان چنین بودند و هیچ یک - چه در مسند حاکمیت بودند و چه نبودند - بر خلاف این سیره و روش گامی برنداشتند؛ بلکه همانند پایین ترین طبقات مردم زندگی می کردند.

امام (رضاع) نیز در دوران زندگی همانند پدران خویش، همراه با بینوایان و تهیدستان بود و همانند آنان می زیست و از هر نوع تجمل و اشرافی گری دوری می گزید و با وجود این که به ولایتعهدی رسیده بود برخلاف روشهای معمول و

مرسوم در دستگاه خلافت به شیوه پدران خویش می‌زیست و با رفتار خود بر شیوه زندگی مأمون، خط سرخ می‌کشید و اندیشه‌های غیراسلامی او را آشکار می‌ساخت.

یکی از کنیزان مأمون گوید: ما را به دربار مأمون روانه کرده بودند. آن‌جا در بهشتی از خورده‌نیها و نوشیدنیها و عطرها و پول فراوان به سر می‌بردیم، تا این‌که مأمون مرا به خانه امام رضا (ع) فرستاد. چون به خانه امام در آمدم، تمام آن نعمتها از دست رفت.^۱

امام رضا (ع) در دوران ولایتعهدی، مالی نیندوخت و چیزی را برای خود و خانواده‌اش ذخیره نکرد؛ بلکه آنچه را در اختیارش بود به بینوایان می‌بخشید و برای آخرت خود ذخیره می‌کرد.

امام (ع) در خراسان، همه اموال خویش را در روز عرفه (میان مردم و نیازمندان) تقسیم کرد. (در این هنگام) فضل بن سهل عرض کرد: این کار زیان است. امام (ع) فرمود: بلکه این کار غنیمت و سود است. آنچه را که برای دستیابی به پاداش الهی و کرامت انسانی بخشیدی، غرامت و زیان مشمار.^۲

این چنین است که به داد بینوایان رسیدن کرامت انسانی و عملی الهی است. پس آنان که بر خلاف این رفتار می‌کنند و دم از کرامت انسانی و حقوق انسان می‌زنند، راهی درست نمی‌روند و مسئولیت خود را انجام نمی‌دهند.

امام رضا (ع) در آن هنگام که در مرو بود و به ولایتعهدی رسیده بود از یاد بینوایان غفلت نورزید و هر آنچه از نعمتها در اختیار داشت با بینوایان و

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲ / ص ۱۷۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۹ / ص ۱۰۰؛ معیارهای اقتصادی در تعلیم رضوی / ص ۴۴۲.

تهیدستان تقسیم می‌کرد و آنان را در زندگی خویش شریک می‌ساخت و همیشه به یاد آنان و در کنار آنان بود.

معمّرین خلاّد گوید:

هنگامی که امام رضا(ع) غذا می‌خوردند، سینی می‌آوردند و نزدیک سفره می‌گذاشتند، او به بهترین غذایی که برایش می‌آوردند می‌نگریست، و از هر غذا مقداری را بر می‌داشت و در آن سینی می‌نهاد، سپس دستور می‌داد آن سینی غذا را برای بینوایان ببرند.^۱

امام(ع) در ظاهر نیز چنان بودند که هیچ تفاوت و تمایزی با مردمان و توده‌های جامعه نداشت و در جایی که حضور می‌یافت شناخته نمی‌شد و هیچ‌گاه تشریفات و همراهان و ملازمان به همراه نداشت و همانند شاهان رفتار نمی‌کرد. ایشان با سیره عملی و رفتار خویش اعمال و رفتار خلفا را باطل می‌ساخت و مردم را آگاه می‌کرد که شیوه زندگی حاکمان اسلامی بدین‌گونه است؛ و چون از مردم فاصله نمی‌گرفت از مشکلات آنان باخبر می‌شد. و از دردها و رنجهای آنان آگاه می‌گردید و نیازهای آنان را می‌شناخت. بدین‌گونه امام بزرگ انسان، درد آشنای توده‌های محروم بود.

امام رضا(ع) وارد حمام شد. مردی که آن حضرت را نمی‌شناخت، به او گفت بدن مرا مالش ده. امام شروع به مالش بدن او کرد. هنگامی که مردم آن شخص را از جریان آگاه کردند، و امام را بشناخت، پریشان گردید و عذرخواهی کرد و از این کار پوزش خواست؛ لیکن امام(ع) همچنان به مالش بدن او ادامه داد، و او را دلجویی کرد.^۲

۱. اصول کافی، ج ۴ / ص ۵۲؛ معیارهای اقتصادی در تعلیم رضوی / ص ۴۴۳.

۲. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴ / ص ۳۶۲.

امام رضا(ع) در طول زندگی خویش، به شیوه اجداد خویش رفتار می‌کرد و در کنار محرومان بود و از صدر نشینی پرهیز می‌کرد و از زیست اشرافی دوری می‌جست.

روزی یکی از بزرگان و صاحب‌دولتان نیشابور مهمانی بزرگی برپا داشت و امام رضا(ع) را دعوت کرد. راه و رسم آن روزگار چنین بود که اگر به خاطر بزرگی و عزیزی مجلسی برپا می‌شد، پیش از آمدن آن عزیز همگان به مجلس می‌آمدند تا آن مهمان عزیز انتظار نکشد. از این‌رو همه مهمانان حاضر شدند و عالمان و بزرگان و اشراف آن شهر جمع گشتند و بر بلندای مجلس تختگاهی (شاه‌نشین) قرار دادند و بزرگان بر آن جا نشسته و تکیه کرده بودند. و این نیز از رسوم آن روزگاران بود که در مجالس، بزرگان بر بلندای مجلس می‌نشستند و خادمان و کارگران و مردمان عادی در کنارهای آن می‌نشستند. آن‌گاه که امام رضا(ع) به مجلس وارد شد، راه بگشودند تا امام به جای بزرگان برود و در بلندی و شاه‌نشین بنشیند؛ لیکن امام به آن جا توجهی نکرد و به همراه خادمان و کارگران (نه بر شاه‌نشین)؛ بلکه در کنار شاه‌نشین نشست.

از آن روز به بعد چنین شد که دیگر شاه‌نشینان از ارزش و اعتبار افتادند و همگان در مجالس در کنار آن می‌نشستند و از امام رضا(ع) این روش و سیره اسلامی را آموختند.^۱

این چنین بود که امام(ع) با رفتار و سیره خویش مردمان را آگاه کرد و شیوه الهی و انسانی روابط اجتماعی را نمایان ساخت؛ و بر هر گونه امتیازخواهی و

برتری جویی و زیست اشرافی خط سرخ کشید و اصل برابری و برادری اسلامی را در عمل نشان داد و به صورت سیره و رفتاری خدایی به همگان آموخت. امام رضا(ع) همچنین به فرزند خویش سفارش می‌کند که از مردمان فاصله نگیرد و در میان آنان باشد و از آنچه دارد به دیگران بدهد و آنان را در دارایی خویش شریک گرداند و به خویشاوندان و بستگان رسیدگی کند و از مردمان غافل نماند.

بزنطی گوید:

نامهٔ امام ابی الحسن الرضا(ع) را به امام جواد(ع) که بدین شرح بود، خواندم: ای فرزند... به من خبر رسیده که هنگامی که بر مرکب سوار می‌شوی، غلامان تو را از درِ کوچک بیرون می‌برند، و این از بخل آنهاست تا خبری از تو به کسی نرسد. به حقی که برگردن تو دارم، از تو می‌خواهم، که ورود و خروج تو جز از درِ بزرگ نباشد؛ و زمانی که سوار می‌شوی با خود دینار و درهمی بردار، و باید هر کسی از تو بخششی خواهد به او بدهی و اگر کسی از عموهایت درخواست احسان کند، به او کمتر از پنجاه دینار مده، و بیش از این را خود دانی؛ و اگر کسی از عمه‌هایت طلب بخشش کند، کمتر از بیست و پنج دینار مده. و بیش از این را خود دانی. من خواستار آنم که خداوند مرتبهٔ تو را بلند گرداند، پس بخشش کن و به یاری خدا از تنگدستی بیمناک مباش.^۱

بخش دوازدهم

حقوق کارگران

کارگران در طول تاریخ بشریت، از آغاز تاکنون از بهترین توده‌های انسانی بوده‌اند، و برخلاف رنجها و تلاشهایی که کشیده‌اند، همیشه در محرومیت و سختی به سر برده‌اند و بر آنان ستمها رفته است و نسبت به آنان تبعیضها روا داشته شده است. همواره از حقوقشان محروم گردیدند و از رفاه در زندگی و امکانات حیات دور ماندند، و در زیر یوغ کارفرمایان و صاحبان زر و زور قرار داشتند.

رهبران الهی تنها حامیان این توده‌های زحمتکش و رنج دیده و ستم کشیده بودند، و برای باز پس‌گیری حقوق آنان از ستمگران به تلاشهایی خستگی‌ناپذیر دست زدند.

یاسر خادم گوید:

امام ابوالحسن الرضا(ع) به ما فرمود: اگر هنگامی که مشغول غذا خوردن هستید، مرا بالای سر خود، ایستاده دیدید از جای برنخیزید، مگر این‌که از خوردن غذا فارغ شده باشید و بسا که آن

حضرت تنی چند از ما را طلب می فرمود، و می گفتند که مشغول غذا خوردن هستند. امام (ع) می فرمود: آنها را رها کنید، تا از خوردن فارغ شوند.^۱

سلیمان جعفری نیز گوید:

برای انجام کاری خدمت امام رضا (ع) بودم. خواستم به خانه برگردم، امام فرمود: با من بیا و امشب را نزد ما بمان... با آن حضرت رهسپار شدم، تا وارد خانه شد، هنگام غروب آفتاب بود. غلامان در خانه به بتایی و بستن میخ آخور ستوران (چهارپایان) و جز آن مشغول بودند. با آنان مرد رنگین پوستی نیز کار می کرد، که از جمله خدمتگزاران حضرت نبود. امام (ع) فرمود: این مرد که با شماست، کیست؟ گفتند: به ما کمک می کند، و مزدش را می دهیم. امام (ع) فرمود: اجرتش را تعیین کرده اید؟ گفتند: خیر... هر چه به او بدهیم راضی است. امام (ع) شدیداً برآشفته،... گفتم فدایت شوم چرا خشمگین می شوید؟ فرمود: من بارها آنان را نهی کرده ام، از این که کسی را پیش از آن که اجرتش را تعیین کنند به کار گیرند؛ و بدان! هر کارگری بدون این که قبلاً مزد او را تعیین کرده باشی، کاری برای تو انجام می دهد؛ اگر سه برابر آنچه مزدش است، به او بپردازی باز گمان می کند که از اجرت او کاسته ای، و اگر پیش از انجام دادن کار، مزدش را معین کنی، و پس از آن پرداخت کنی، تو را به سبب وفای به عهد می ستاید و اگر اندکی زیادتر از مزدش به او بدهی، آن را بخششی از تو می داند.^۲

امام رضا(ع) به عنوان رهبری الهی، این رفتار انسانی را با کارگران داشت و در عمل و سیره خود، آن را آشکار ساخت.

امام رضا(ع) از ژرفای دل به زحمتگشان می‌اندیشید و با تمام توان برای زندگی و آسایش آنان می‌کوشید. از این رو می‌نگریم که امام در لحظه‌هایی که انسان هر چه نیرومند و پرتوان باشد از همه چیز و همه کس فراموش می‌کند؛ یعنی در واپسین لحظه‌های زندگی و هنگامی که به دست مأمون عباسی خودکامه زمان، مسموم شده و بدنش در حال تلاشی و زندگی‌اش رو به پایان بود و در بستر مرگ قرار داشت از یاد کارگران و خدمتگزاران فراموش نکرد.

یاسر خادم گوید:

در روزی که امام رضا(ع) مسموم شده بود و در همان روز در گذشت پس از این که نماز ظهر را گزارد به من گفت: ای یاسر، اهل خانه و کارکنان و خدمتگزاران غذا خورده‌اند؟ گفتم: آقای من! که می‌تواند غذا بخورد با این که شما در چنین حالی هستید (حال مسمومیت شدید و دردهای توانفرسا و جانکاه)، (در این هنگام) امام راست نشست، سپس گفت: سفره را بیاورید، و تمامی اهل خانه و کارگران و خدمتگزاران را فرا خواند و کسی را فروگذار نکرد و یکایک را مورد محبت و مهر خویش قرار داد... هنگامی که همه غذا خوردند امام بیهوش افتاد...^۱

آری این چنین بود امام بزرگ انسان و باید بدین گونه‌ها باشند پیروان راستین آن امام.

بخش سیزدهم

برادری اسلامی

اصل اخوت و برادری، اصلی الهی و انسانی و اجتماعی است، و اصلی تردیدناپذیر اسلامی نیز هست که زیر بنای روابط اجتماعی است و در همه بخشهای جامعه تأثیر می‌گذارد؛ و بهبود روابط اجتماعی را تضمین می‌کند؛ و سامان‌یابی اقتصاد و دادوستدها و گردش ثروت را موجب می‌گردد. خاستگاه اصلی مدد‌رسانی و دست‌یاری و کمک‌رسانی افراد به یکدیگر است و هرگونه ظلم اقتصادی و اجتماعی مردم را نسبت به یکدیگر مانع می‌شود.

این چنین اصلی، با این درجه از اهمیت و ارزش همیشه مورد توجه رهبران الهی و راستین انسان دوست بوده و هست. امام رضا(ع) نیز در سخنان گوناگون خویش این اصل بزرگ را روشن ساخته است.

عبدالله بن صلت گوید:

از یکی از مردم بلخ شنیدم که گفت: در مسافرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا(ع) به خراسان با او همراه بودم، روزی همگان را بر سر سفره فرا خواند، و غلامان او از سیاه و غیر سیاه آمدند و بر سر

سفره نشستند. به او گفتم: فدایت شوم، آیا بهتر نیست که برای اینان سفره‌ای جداگانه گسترده شود؟ گفت: «خاموش! خدای همه یکی است، و مادر یکی، و پدر یکی (پس تفاوتی نیست)، و پاداش هر کسی بسته به کردار است».^۱

در این جریان به چندین اصل بنیادین اشاره کرده‌اند، نخست کرامت انسانی را یادآور شده‌اند، که همه انسانها با هم برابرند و سفید و سیاه، و کارگر و کارفرما، و دارا و نادار با هم یکی هستند و همه انسانند و برتری در میان آنان وجود ندارد. حتی برتری در اعمال و تقوا و پرهیزکاری، موجب برتریهای ظاهری در این دنیا نمی‌شود؛ بلکه اینها اموری است که به آخرت مربوط است. دیگر این که، برادری اسلامی را یادآور شده‌اند که همه فرزندان یک پدر و یک مادرند. پس هم برادرند و باید حقوق برادری را رعایت کنند و جامعه بشری را خانواده‌ای بزرگ بپندارند و برادر وار با هم زندگی کنند.

بخش چهاردهم

ارزش انسانی

انسانها بیش از هر چیز به خود و شخصیت خویش ارج می‌نهند و خود را باور دارند و از دیگران نیز در روابط اجتماعی انتظار دارند که به شخصیت آنان احترام بگذارند. این خواسته‌ای خردپسند و بسیار بجا می‌باشد؛ زیرا هر انسانی دارای کیان و ارزشی نفسانی است و با این ارزش و کرامت است که در میان گروه انسانها زندگی می‌کند و به حرکت و تلاش دست می‌زند و اگر این کرامت نفسانی و شخصیت انسانی او نادیده گرفته شود، احساس خود کم‌بینی و کوچکی می‌کند و توان و نیروی ایستادگی در برابر پیش آمدها و مشکلات را از دست می‌دهد و از پیشرفت و رشد در تمام زمینه‌ها باز می‌ماند. امید و انگیزه تلاش در وجود او پژمرده می‌شود و نگرش سازنده و مثبت او به نگرشی منفی تبدیل می‌شود و به راستی کیان و هستی او دچار ناتوانی، سستی و خمودگی می‌گردد.

پیشوایان و رهبران راستین، بیش از همگان به این موضوع توجه داشتند، و به شخصیت انسان و کرامت انسانی بسیار بها می‌دادند؛ زیرا ایشان انسان را به سوی کمال فرا می‌خوانند و انسان تا آنجا که شخصیت و کرامت وجودی او

شکوفای شده باشد، می تواند پیش برود و به کمالات دست یابد و خود را تربیت کند و بارور سازد.

امام رضا (ع) نیز در برخورد با انسانها حرمت آنان را پاس می داشت و نمی گذاشت کیان کسی شکسته شود و انسانی کوچک به حساب آید و هرگاه صحنه ای پیش می آمد که منزلت و جایگاه انسانی اشخاص مطرح بود، چنان برخورد می کرد که این موضوع حیاتی رعایت شود؛ و هیچ گاه اجازه نمی داد ارزش افراد نادیده گرفته شود.

درباره این روش انسانی در زندگی امام (ع)، یسع بن حمزه گوید:

من در مجلس امام رضا (ع) با او مشغول گفت و گو بودم، و مردم بسیاری در خدمت آن بزرگوار گرد آمده بودند و از احکام الهی می پرسیدند، ناگهان مردی بلند قامت وارد شد، و گفت: سلام بر تو ای فرزند پیامبر خدا، من مردی از دوستان تو، و پدران و نیاکانت هستم، و از زیارت خانه خدا بازگشته ام، و هزینه سفرم را تمام کرده ام، و چیزی که بتوانم با آن، خود را به منزل دیگر برسانم، ندارم، اگر موافقت کنی و مرا به دیار خود روانه کنی، من در شهر خود دارای نعمت و دولتم، و استحقاق صدقه ندارم، آنچه را به من داده اید، از طرف شما به بینوایان خواهم داد.

امام (ع) فرمود: بنشین، خدا تو را بیمارزد. سپس رو به مردم کرد و به سخنان خود ادامه داد، تا این که مردم پراکنده شدند، و جز او و سلیمان جعفری و خُثیمه و من کسی در خدمت امام (ع) باقی نماند. امام (ع) به ما گفت: اجاز می دهید داخل منزل شوم؟

سلیمان عرض کرد: خداوند، خواسته هایت را به انجام رساند. امام برخاست و وارد حجره دیگر شد و ساعتی درنگ کرد،

سپس بیرون آمد، و در را بست و دستش را از بالای در بیرون آورد، و فرمود: خراسانی کجاست؟
گفت: این جا هستم.

فرمود: این دویست دینار را بگیر، و با آن هزینه و خرجی راه خود را تأمین کن، و آنها را مایه برکت بدان، و از جانب من صدقه مده، و به راه خود برو تا تو را نبینم و مرا نبینی.
پس از این خراسانی بیرون رفت.

سلیمان جعفری به امام رضا(ع) گفت: فدایت شوم، به او (نیازمندی که به حضور امام آمده بود) مهربانی فرمودی، و مال فراوان به او بخشیدی، لیکن چرا صورت خود را از او پنهان داشتی؟
امام(ع) فرمود: چون نیاز او را برآوردم، نخواستم ذلت خواهش را در چهره اش بنگرم. آیا این سخن پیامبر خدا(ص) را نشنیده‌ای که فرمود: «کار نیکی که در پنهان انجام شود، برابر با هفتاد حج است، و افشا کننده کار بد، خوار می‌گردد، و پنهان کننده آن، آمرزیده است».^۱

امام رضا(ع) به همه انسانها احترام می‌گذاشتند و شخصیت همگان را ارج می‌نهادند و حقوق انسانی همه را پاس می‌داشتند، پیرو هر دینی و آیینی بودند در این روش تأثیری نداشت.

یاسر (خدمتگزار امام) گوید:

نامه‌ای از نیشابور به مأمون رسید (به این مضمون): مردی زرتشتی هنگام مرگ وصیت کرده است که مال زیادی را که از او باقی می‌ماند، میان بینوایان و تهیدستان تقسیم کنند. قاضی نیشابور آن اموال را

میان مسلمانان تقسیم کرده است. مأمون به امام رضا (ع) گفت: ای سرور من! در این موضوع چه می فرماید؟ امام (ع) فرمود: زرتشتیان برای بینوایان مسلمان وصیت نمی کنند. نامه ای به قاضی نیشابور بنویس تا همان مقدار از مالیاتهای مسلمانان بر دارد و به بینوایان زرتشتیان بدهد.^۱

رعایت ارزش انسانها و احترام به اندیشه و عقیده آنان در اندیشه امام تا بدان جا بود که به خواسته های آنان، حتی پس از حیاتشان نیز احترام می گذاشت و آن را گرامی می داشت تا مردمان بیاموزند که انسان و ارزش و شخصیت انسانی افراد پس از مرگشان نیز، محترم است و خواسته هایشان حتی پس از مرگ باید پاس داشته شود.

رَبَّانِ بْنِ شَيْبَةَ نِيْزِ كُوَيْدِ:

از امام رضا (ع) پرسیدم: خواهرم وصیت کرده است برای گروهی از مسیحیان (که به آنان مالی بدهم) و من می خواهم این (مال) را به گروهی از همکیشان مسلمان خود بدهم. امام فرمود: وصیت را بدان سان که هست اجرا کن. خداوند - متعال - گفته است: «گناه آن، بر کسانی است که در آن (وصیت) را تغییر بدهند...»^{۲، ۳}.

این نیز بیانگر ارزش اندیشه و عمل انسانی است که باید حتی پس از مرگ او رعایت شود.

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲ / ص ۱۵. ۲. بقره (۲): ۱۸۱. ۳. الکافی، ج ۷ / ص ۱۶؛ معیارهای اقتصادی در تعلیم رضوی / ص ۴۳۷.

بخش پانزدهم

آزادی انسانی

اصل آزادی و آزادگی انسانی، از بزرگ‌ترین اصول انسانی است که همگان خواستار آنند و همواره در تاریخ، انسانهای بزرگ و رهبران راستین بشری از آن سخن گفتند و کوشیدند تا این اصل را فراگیر سازند، و توده‌های انسانی را از این موهبت خدایی برخوردار کنند. از سوی دیگر ستمگران و طاغوتیان و سلطه‌جویان در طول تاریخ در برابر حق آزادی انسانها می‌ایستادند، و ارزش انسانها را نادیده می‌گرفتند، و مردمان را بردگان و بندگان خود می‌دانستند. و با آزادی خواهی مبارزه می‌کردند. صفحات تاریخ از این رویارویی‌ها و جنگ و ستیزها سرشار است.

در طول تاریخ اسلام نیز، همیشه رهبران راستین، ارزش حیاتی آزادی را تبیین کرده‌اند، و انسانها را با این حقشان آشنا ساخته‌اند، و همواره از این حق انسانی دفاع کرده‌اند.

ذکر یا (از یاران امام علیه‌السلام) گوید:

از امام رضاع) پرسیدم که مردی از اهل ذمه (غیر مسلمانان ساکن

در کشورهای اسلامی) که به فقر و گرسنگی مبتلا شده بود، فرزندش را آورد و گفت:

فرزندم مال تو، او را خوراک بده و او برده تو باشد. امام (ع) فرمود: (انسان) آزاد، خریده و فروخته نمی‌شود، این کار شایسته تو نیست. این کار دربارهٔ ذمیان نیز روا نمی‌باشد.^۱

همچنین اباصلت گوید:

به امام رضا (ع) گفتم: ای فرزند رسول خدا، این موضوع چیست که مردم از شما نقل می‌کنند؟ امام فرمود: چه موضوعی؟ گفتم: می‌گویند، شما می‌گویید که مردمان بندگان و بردگان شمایند. امام گفت: خداوندا (تو) که آفریدگار آسمانها و زمینی و از پنهان و پیدا آگاهی، تو خود گواهی که من هیچ‌گاه چنین سخن نگفته‌ام، و از هیچ یک از پدرانم نیز نشنیده‌ام که چنین گفته باشند. پروردگارا، تو به ظلمهایی که از این امت بر ما رفته است آگاهی، و این (تهمت) نیز از آنهاست....^۲

این سخن، بیانگر احترام ژرفی است که، آن امام بزرگ انسان به حقوق انسانها می‌گذارد و پایه‌های آن را در اندیشه‌ها استوار می‌سازد.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۷ / ص ۷۷؛ استبصار / ص ۸۳؛ معیارهای اقتصادی در تعلیم رضوی / ص ۴۲۹.
 ۲. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، / ص ۱۸۴.

بخش شانزدهم

مردم باوری راستین

پیامبران و امامان و هدایتگران راستین بشریت، پشتیبانان و مدافعان حقیقی محرومان و ستمدیدگان بودند و در همهٔ روزگاران با چپاولگرانِ حقوقِ انسان به ستیز بر می‌خاستند و بر سر این آرمان - ظلم ستیزی و مظلوم یابوری - جانفشانیها کردند و از خود گذشتهگیها نشان دادند، که صفحات زرین تاریخ را تشکیل می‌دهد.

امام رضا(ع) نیز همانند نیاکان بزرگ خویش، مدافعِ محرومان و مظلومان بود و با شیوه‌های گوناگون با ستمگران به مبارزه می‌پرداخت؛ و هرگونه همکاری با ستمبارگان را محکوم می‌کرد و غیر اسلامی می‌شمرد؛ مگر آن‌گاه که دادی ستانده شود و حقی به حق‌داری بازگردد و از ستمی جلوگیری گردد.

حسین انباری گوید:

مدت چهارده سال به امام رضا(ع) نامه نوشتم و از کار در دربار خلفا اجازه خواستم... امام(ع) (در پاسخ) نوشت: نامهات را خواندم و از بیمی که در این شغل بر خودداری آگاه شدم؛ اگر می‌دانی که هرگاه

متصدی کاری (در دربارها) شوی، طبق دستورات پیامبر (ص) عمل می‌کنی و دستیاران و کاتبان تو از همکیشان تو خواهند بود و هنگامی که مالی به دستت رسید، بخشی از آن را به بینوایان مؤمن می‌دهی، بدان اندازه که خود مانند یکی از آنان باشی؛ اگر چنین رفتاری داشتی، کار تو در دربار خلفای ستم بنیاد با خدمت به برادران دینی جبران می‌شود، وگرنه (خدمت در دربارها) جایز نیست.^۱

امام رضا (ع) در دوران ولایتعهدی نیز با نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیتی در حکومت به همگان فهماند که فعالیت‌های حکومت بیدادگر، اسلامی نیست. امام (ع) با این که در دستگاه مأمون تحت نظر و محاصره بود، در زمانهای مناسب با مأمون برخوردهایی تندمی کرد و حقوق از دست رفته مسلمانان را به او یادآور می‌شد.

روزی مأمون به خدمت ایشان رسید و نامه‌ای در دست داشت. و با شادمانی فتح روستاهایی از منطقه کابل به دست سپاهیان اسلام را خبر می‌داد. امام (ع) به او فرمود: «آیا فتح روستایی از منطقه کفر تو را شادمان می‌کند.» مأمون گفت: آیا این مایه خرسندی نیست؟ امام به او چنین گفتند:

درباره امت محمد (ص) و حکومتی که بر ایشان داری از خدا بترس، چه تو کارهای مسلمانان را تباه ساختی و کار را به دست کسانی سپرده‌ای که به غیر حکم خدای بزرگ دآوری می‌کنند؛ و خود در این سرزمین مانده‌ای و خانه هجرت و محل فرود آمدن وحی را ترک کرده‌ای، بر مهاجران و انصار با نبودن تو ستم می‌رود، و سوگند و

پیمان هیچ مؤمنی را نگاه نمی‌دارند، و روزگار بر مظلومان به سختی می‌گذرد و آنان برای زندگی به هزینه‌ای دسترسی ندارند، و کسی را نمی‌یابند که از زندگی خویش شکایت ببرند... آیا نمی‌دانی والی مسلمانان همچون تیرک میان چادر است که هر کس بخواهد به آن دسترسی دارد؟^۱

امام (ع) به این نکته مهم اشاره می‌کنند که حاکم و حکومت اسلامی، باید در برابر جامعه و مردم پاسخگو باشد و برای تمامی برنامه‌ها و قوانین خود توضیح درست و قانع‌کننده داشته باشد و اگر سؤالی از طرف جامعه و مردم مطرح شود، حکومت با دلیل و برهان به آن پاسخ گوید تا حاکمیت زیر سؤال نرود که اگر چنین نکند به پرسشها و نابسامانیهای زندگی مردم بی‌توجه باشد، اعتبار خویش را در میان جامعه از دست می‌دهد و به ستم‌گستری و پایمال کردن حق مردم و... متهم می‌گردد.

محمد بن سنان گوید:

در خراسان در خدمت امام رضا (ع) بودم. در آن زمان، مأمون روزهای دوشنبه و پنجشنبه در دیوان مظالم می‌نشست و امام (ع) نیز آن‌جا حاضر می‌شد و به سخنان ستم‌دیدگان گوش فرا می‌داد. روزی از این روزها، مردی از صوفیه را آوردند که دزدی کرده بود. مأمون به او نگریست و در پیشانی او، نشان سجده یافت و در تن او، جامه‌ای خشن، و رخسار او به زردی گراییده بود که نشان از قناعت او در گذران روزگار بود و دید که این حال، شایسته دزدی

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲ / ص ۱۶۰؛ بحار الانوار، ج ۴۹ / ص ۱۶۵؛ معیارهای اقتصادی در تعلیم رضوی / ص ۲۶۰.

نیست. آن‌گاه مأمون آشفته خاطر شد و گفت: با این چگونگی‌ها چگونه دزدی کرده‌ای؟

مرد صوفی گفت: چون تو حق مرا از خمس و فیء (اموال مسلمانان که در دست دولت است) از من بازگرفتی، از روی اضطرار و ناچاری به این کار دست زدم.

مأمون گفت: تو در خمس و بیت‌المال چه حقی داری؟

صوفی گفت: خداوند خمس را برای شش گروه از مردم قرار داده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ أُمَّتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّنْقِيهِ الْجَمْعَانِ ۱» و اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز فرقان (روز جنگ بدر) که دو گروه به هم رسیدند نازل کردیم ایمان آورده‌اید، بدانید که هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و مساکین و در راه‌ماندگان است.»

و همچنین فیء را نیز برای گروه‌هایی از مردم قرار داده است: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَىٰ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ. ۲» آن غنیمتی که خدا از مردم قریه‌ها نصیب پیامبرش کرده است از آن خداست و پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و مسکینان و مسافران در راه مانده، تا اموال عمومی میان توانگران دست به دست نشود.»

و تو ای مأمون مرا از حق خود محروم کرده‌ای که من راه‌گذری

هستم که توان بازگشت را ندارم و فقیر و نیازمند گشته‌ام و توانایی تهیه خوراک را از دست دادم و از حافظان و قاریان قرآن و اهل ایمان هستم.

مأمون گفت: آیا حدّی از حدود الهی و حکمی از احکام دینی را اجرا نکنم و دزد را به سزای عملش نرسانم که تو این حرفهای بیهوده را به زبان می‌آوری.

مرد صوفی گفت: نخست خویشتن را پاکیزه کن، سپس به پاک کردن دیگران بپرداز؛ و در آغاز حدّ خداوند را بر خود جاری ساز و آن‌گاه دیگری را حدّ بزن.

مأمون سخت بر آشفت و رو به امام رضا(ع) کرد و گفت: چه سخنان بیهوده‌ای بر زبان می‌رانند. می‌گویند چون حقّ وی از خمس و فیء دزدیده شده، دزدی کرده است. آن‌گاه رو به صوفی کرده و گفت: به خدا سوگند که دستت را قطع می‌کنم.

مرد صوفی گفت: چگونه می‌توانی دست مرا قطع کنی در حالی که بنده من هستی؟

مأمون خشمگین و آشفته گشت و گفت: وای بر تو چگونه من بنده تو هستم؟

صوفی گفت: از آن‌جا که مادرت را (که کنیز بود) از مال مسلمانان خریده‌اند و تو بنده تمام مردم مشرق و مغربی و تا آن‌گاه که مسلمانان تو را آزاد نکرده‌اند، بنده و عبد آنان هستی؛ و من تو را آزاد نکرده‌ام و تو با این حال، خمس را برده‌ای و دزدیده‌ای و نه به خاندان پیامبر حقی دادی و نه به من و نه به امثال من.

اما جهت دیگر که تو نمی‌توانی دست مرا قطع کنی این است که انسان آلوده کی می‌تواند دیگری را از آلودگی و گناه پاک گرداند، بلکه

این کار را انسان پاک و پاکیزه می‌تواند، انجام دهد.
 دلیل دیگر این‌که آن کس که حدّ خداوند بر او واجب است
 چگونه می‌تواند اقامه حدّ کند؛ تا آن‌که نخست بر خود حدّ را جاری
 سازد. مگر نشنیده‌ای که خداوند بزرگ می‌فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ
 بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ»^۱ ← آیا
 در حالی کتاب (قرآن) را می‌خوانید، مردم را به نیکی فرمان
 می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ آیا به عقل در نمی‌یابید».
 مأمون برآشفته و روی به امام رضا(ع) کرد و گفت: نظر شما
 درباره این مرد و کردارش چیست؟ امام رضا(ع) فرمود: اینک این
 مرد دلایلی آورده است، تو نیز جواب او را با دلیل و برهان بده و او را
 قانع کن.^۲

و این شیوه مردم باوری راستین است که امام رضا(ع) مأمون را بدان
 فراخواند، و آن برخورد منطقی با مردم است نه برخورد براساس زورگویی و
 برتری‌طلبی.

فهرست منابع و مآخذ:

قرآن کریم

استبصار، شیخ طوسی، دارالصعب و دارالتعارف، ۱۳۹۰ ق، بیروت.

اعلام‌الوری، شیخ طبرسی، انتشارات اسلامیة.

بحارالانوار، علامه مجلسی، انتشارات اسلامیة، ۱۳۸۵ ق.

تاریخ نیشابور، ابوعبدالله حاکم نیشابوری، ترجمه: محمد بن حسن خلیفه نیشابوری، مقدمه و تصحیح: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر آگه، چاپ اول، بهار ۱۳۷۵.

تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دارالصعب و دارالتعارف، ۱۴۰۱ ق، بیروت.

الحیة (گردانیده فارسی)، محمدرضا، محمد، علی حکیمی، ترجمه: استاد احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ش.

زندگی سیاسی امام رضا(ع)، جعفر مرتضی عاملی، ناشر: کنگره جهانی حضرت رضا(ع)، تیر ماه ۱۳۶۵.

عیون اخبار الرضا(ع)، شیخ صدوق، چاپ انتشارات جهان، تهران.

الغدیر، علامه عبدالحسین امین، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۴ ق، بیروت.

الکافی، ثقة الاسلام کلینی، دارالصعب و دارالتعارف، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ ق.

- کشف الغمة فی معرفة الائمه، علی بن عیسیٰ اربلی، ناشر: الشریف الرضی، ۱۳۷۹ ش.
- معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، استاد محمد حکیمی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۶.
- مکارم الاخلاق، شیخ طبرسی، انتشارات آخوندی، ۱۳۷۶ ق.
- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، انتشارات ذی القربی، ۱۳۷۹ ش.
- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، تحقیق، ناصر باقری بید هندی، انتشارات دلیل، ۱۳۷۹ ش.
- ناسخ التواریخ، عباسقلی خان سپهر، انتشارات اسلامیة، ۱۳۹۸ ق.